

در بیان نایب کرامت شهادت و اربعه شد

۹۵۲

اوداخی باشد پس جبرئیل گفت ای محمد برادر من تو را می‌مطلوم و مغلوب است ستمکار تو خواهد کرد بدنا آنکه بدو بفرستند و شهادت
رسید و این فرزند زاده مؤمن حسین شهید خواهد شد و در میان گروهی از فرزندان و اهل بیت تو و پیکان است نمود و کاروان
دو زمین که از آنکه بلا گویند و بسبب آن کرب و بلا برد شمنان تو و دشمنان ذریه تو بسیار خواهد بود و روزی که کرب
و شدت از روز نهایت ندارد و حسرت از روز بیابان نمیرسد و آن زمین پاکترین بقعهای زمین است و حرمت آن از همه
قطعههای زمین بیشتر است و آن از زمینهای بهشت است چون در اید از روزی که فرزند زاده تو و اهل او در آن روز ^{شهید}
خواهند شد و احاطه خواهند کرد با ایشان لشکریهای اهل کفر و لعنت و جمیع اطراف زمین خواهند لرزید و کوهها بجز کث
و اضطراب خواهند آمد و در باها ملامت و موج خواهند کرد و آسمانها و اهل آنها بلرزه و اضطراب خواهند آمد از روی
غضب از برای تو و ذریه تو و برای عظیم شمردن هتک حرمت تو و برای جزای بدی که امت تو را خواهند داد و ذریه
و عترت تو و هیچ مخلوق نماند مگر آنکه از خدا بترسد و روی طلبد در برای کردن اهل بیت ضعیف مظلوم تو که بخت
خدا بند برخلاف بعد از تو پس خدا وحی کند بسوی آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و هر چه در آنهاست که منم پادشاه خدا
فاد که گزیده از دست من بدر نمیرود و امتناع کننده مرا عاجز نمیکردند و از هر که خواهم در هر وقت که خواهم انتقام می‌نمایم
کشد بمنزله و جلال خود سو کند یا دم بکند که عذاب کنم کسی را که فرزند پیغمبر و برگزیده مرا گشته است و هتک حرمت او نموده
و عترت او را بقتل آورده و پیمان او را شکسته و ستم بر اهل بیت او کرده چنان عذابی که احدی از عالمیان چنان عذاب نکرده باشد
پس در آن وقت هر که و هر چه در آسمانها و زمینها پند بصدای بلند لعنت کنند بر کسی که ستم بر عترت تو کرده و هتک حرمت تو را
حلال نموده چون آن گروه سعادتمند بسوی شهادت شتافتند حق تعالی دست رحمت خود قبضه ارواح ایشان نماید و از آسمان
هفتم ملکی چند بر زمین آیند با ظرفهای از پادشاه و از مردم مملو از آب حیات و پا خود بپا و درند حلهای بهشت و بویهای خوش
بهشت و آن بدنهای مطهر را بان اهل بیت و بان حلهای کفن کنند و بان طبعها حنوط کنند و صنوف نملای که بر ایشان نماز
کنند پس حقیق گروهی را برانگیزاند که آن کافران آنها را فتناسند و دولت خوفا بکفتاد و کردار و نهیت خاطر شرپایان
نشده باشند تا آن بدنهای محترم را دفن کنند و علامتی برای قبر سپید شهادت در آن صحرانصب کنند که نشانه باشد
بای اهل حق و سببی باشد برای رستگاری مؤمنان و در هر شبانه روز صد هزار ملک از هر آسمان فرود آیند و
بر دران احاطه نمایند و صلوات فرستند بر او و خدا را ثنیه کنند نزد او و طلب آمرزش کنند برای زاری کنندگان
او و نویسند نامهای آنها را که زیارت او می‌آیند و امت تو برای تقرب جستن بسوی خدا و بسوی تو و نامهای پدران
ایشان و قبایله و شهرهای ایشان را و کردهای از آنها که بر ایشان واجب کرده است بخط و لعنت خدا سعی خواهند کرد
که بگویند نشان آن قبر مطهر را و بر طرف کنند علامت آن صریح منور را و خود بتوانند گذاشت و هر روز آن علامت را
بلند خواهند کرد و زینب خوانون گفت که چون پدرم امیرالمؤمنین را ضربت زدند من ایچند بشد ایچند مت او عرض کردم
در مورد که ام ایمن را سب گفته است کو پای بیستم که تو و سایر زبان اهل بیت مراد داشتی بخواری و مذلت اسیر کنند و شما
بترسید که مردم شما را بر بایند پدران و وقت صبر کنید که سو کند یا دم بکند بان خداوندی که دانه را شکافند و جلا
و خلاصی را افریده است که در آن وقت بر روی زمین دوست خدا بنشیند شما و عجمان و شیعیان شما نخواهد بود و در وقت
که حضرت رسالت این خبر را بجا نقل کرد ما را خبر داد که شیطان در آن روز از روی شادی پرواز خواهد کرد با شیطانی و
اعوان خود و در روی زمین خواهد کرد با شیطانی و اعوان خود و در روی زمین خواهد کرد بدو با اعوان خود خواهد گفت
که ای گروه شیطانی آنچه میخواستیم از فرزندان آدم بعمل آورده ایم و در هلاک ایشان بنهایت رسیده ایم و ایشان را بیچشم می‌سازند
و از ایشان نجات نمی‌یابد مگر کسی که دست بدامان و کلاه اهل بیت رسالت زند پس مشغول شود بدشکاک مردم و حق
ایشان و تحریص مردم بر صداوت ایشان و علوت دوستان ایشان تا کفر و ضلالت خلق مستحکم گردد و هیچکس از ایشان نجات
نیابد و این حدیث شریف اگر چه سابقا مذکور شده بود در این مقام عنایت بعضی از آن ابراد شد کلمتی زیاده معنی
روایت کرده است که چون حضرت امام حسین را شهید کردند آن کافران زاده کردند که اسب بر بدن مبارک آنحضرت بنزد

در بیان و تابعی که بعد از شهادت واقع شد

۹۲

چون این خبر را جلیبت رسالت رساند و مصیبت ایشان مضاعف کرد بدین فضا خامه حضرت فاطمه زهرا نیز درین
 خوانون آمد و گفت ایخوانون من چون صفیه ازاد کرده حضرت رسول کشتی او در دریا شکست و بجزیره افتاد و در آن جزیره
 شهر پراد بدوین شهر گفت منم صفیه ازاد کرده رسول خدا شهر چون نام آنحضرت را شنید همه سرگرد و از پیش او روانه شد
 و او را بر آه رسانید و درین ناحیه ماسهری هست مرا رخصت ده که بروم و آن شهر را خبر کنم که این کافران چنین اراده
 کرده اند زینب خوانون او را مریخص گردانید چون فضا بنزد پلک شهر رسید گفت ای ابوالحارث شهر سر برداشت فضا
 گفت مبدائی که فرما میخواهند که با جسد مطهر حضرت اسام حسین چکند میخواهند که بدن شریفش را با مال سم اسپان کنند
 چون شهر این سخن را شنید رفت بجنبه کاه و دست خود را بر روی جسد محترم آنحضرت گذاشت چون روز دیگر صبح شد
 آن بدیختان و سپاه بان عزیمت متوجه جنگ کاه شدند و آنجا التزام داده کردند تا عمر سعد این گفتا بن فتنه ایست
 افتا میکنند و راه لشکر را گردانید و از بن عزیمت بر گشت سید بن طاوس و دیگران روایت کرده اند که چون اهل بیت
 بنزد پلک کوفه رسیدند پیشروان اهل کوفه بنظر آمدند پس زنی از زنان اهل کوفه پرسید که شما از کدام اسیرانید گفتند
 ما بنم اسیران آل محمد از زن چون ایشانرا شناخت سرعت از بام بزومد و آنچه در خانه داشت از چادر و مقنعه برای ایشان
 آورد که خود را بپوشیدند چون داخل کوفه شدند اهل کوفه حضرت امام زین العابدین را دیدند بسیار و بنحویه غنیف
 است و دست مبارکش را در گردن غل کرده اند و بخدوات اسناد عصمت را بر شران برهنه سوار کرده اند صدای بکر
 و شیون و نوحه بلند کردند حضرت با و از ضعف گفت که شما بر ما نوحه و کمر میبندید پس که ما را کشته است بشیرین خویاست
 گفت در آن وقت زینب خوانون دختر امیر المؤمنین اشاوره کرد بسوی مردم که خواهم شویم و بان شدت و اضطراب بیان
 سخن میبکفت که کوپا از زبان حضرت امیر المؤمنین سخن میگوید پس بعد از ادائیحه حمد الهی و دزد و حضرت رسالت یناهی و
 صلوات بر اهل بیت اخبار و غریب اظهار گفت اما بعد ای اهل کوفه و اهل غدر و مکر و حيله ایا شما بر ما میبکشید هنوز اب
 داده ما از جور شما نه ایستاده و ناله ما از سم شما ساکن نکرده مثل شما مثلان زینت که رشنه خود را حکم میباید و
 بان میکشود و شما نیز رشنه ایمان خود را کسبید و بکفر خود برکشید و نیست دو میان شما که عوی با صلی و سخن با حلا
 و تقای فرزند کثران و حب جوی دشمنان و نیستید مگر مانند کباهی که در مزبله ریخته اند یا نقره که ارا پس فبری کرده باشند بد
 نوشته برای خود با خرت فرستادید و خود را بخلد و رخنه کردانید ایا شما بر ما کرب و ناله میبندید خود ما را کشته اید و بر ما
 میبکشید بی و الله باید که بسیار بکشید و که خنده کنید عیب و عار بادی بر خود جز بد و ولوت این عار از هیچ ابی از جامه شما
 زایل نخواهد شد و بچه چیز ندارک میثوانید کرد کشتن جگر کوشه خانم پیغمبران و سید جوانان هشت را کسی را کشید که ملاذ
 بر کز بدکان شما و روشنی کتده جت شما بود و در هر ناله با و پناه میرسد بد و بدین و شریعت خود را از او می موخشد
 لغت بر شما که بد کاهی کرد بد و خود را از رحمت خدا نا امید گردانید بدن بان کارد نیا و خرت شد بد مسخنی عذاب الهی
 کرد بد بد مذلت و مسکنت برای خود خرید بد بریده باد و سنهای شما و ای بر شما ای اهل کوفه چه جگر کوشه شما از حضرت
 رسالت پاره پاره کرد بد و چه پردگان از خدوات جرات اوبی ستر کرد بد و چه خونها از فرزندان برگزیده او ریخت و چه جز
 از او ضایع کرد بد کار قبح و سوائی چند کرد بد که زمین و آسمان را فرو گرفت ایا بچوب کرد بد که از آسمان خون بارید آنچه
 آخرت بر شما ظاهر خواهد کرد بد از آثار این اعمال عظیمتر خواهد بود و باری کرده نخواهد شد بجهت خدا مغرور مشوید که او
 معافیه عاصیان مبادرت نمی نماید و نمیشد که هنگام انتقام او بگذرد و پروردگار شما در کین کاه گاه کارانت را و می گفت
 بخدا سوگند که مردم را از سخنان آن جگر کوشه فاطمه زهرا چیزی روداد و بر حال خود میبکشید و دستهای خود را بدندان
 میبزدند مرد پیری در پهلوی من ایستاده بود و چندان کربست که ریش او ز شد و میبکفت بد و مادرم فدای شما باد پیران
 شما بصرین پیرانند و جوانان شما بصرین جوانانند و زنان شما بصرین زنانند و اولاد شما بصرین اولادند هرگز خوار نمیشوید
 و مغلوب نمیکرد بد و بزرگ شما را کسی سلب نمی تواند کرد پس حضرت امام زین العابدین فرمود که ای عمه بر است بجهت الله
 که عاقل و کامل و عاقبتی و مبدائی که بعد از مصیبت جزیع کردن سودی نمی بخشد و از حضرت امام موسی کاظم منقولست که بعد

وَرِثَانِی کَی بَعْدَ شَهِدَتِ شَیْخِ مُحَمَّد

۲۰

از آن فی طه دختر حضرت سید شهید این خطبه خواند و محبت خدا را بران اشفا تمام کرد و گفت حدیث میگویم خدا را بچند واحد
و بسنگینی عرش نافتانتری و ایمان با و دارم و توکل با و می نمایم و گواهی میدهم بوجدانیت خدا و با آنکه محمد صمد و رسول
اوست و گواهی میدهم که فرزند کرامی او را در رکاب و مراتب تقی و تقصیر شهید کردند خداوند پناه مهیبر و پناه آنکه بر تو افزا
بندم و از آنکه گویم بر تو خلافت آنچه فرستادی بر پیغمبر خود از عهد ها که برای دینی خود گرفت از مردم و امت او غصب حق او
کردند و او را بپیکار شهید کردند چنانچه در روز فرزندش را شهید کردند و او را بقتل آوردند در خانه خدا و در حضور
کروهی از مسلمانان خالد بر سر ایشان که دفع طلی از او نکردند نه در جهات او و نه در هنگام وفات او تا آنکه او را بر دی بنزد
خود پاک و پاکیزه و پسندیده با مناقب معروفه و مذاهب مشهوره و او را مانع نشد در راه رضای تو ملائمت کند
و تقصیر بر زنتش کند و پروردگار و در کودکی او را بسوی اسلام هدایت کردی و در بزرگی عاقبت او را بنیکو کردانیدی
و اطوار او را پسندیدی و پیوسته خیر خواه تو و رسول تو بود تا آنکه چون بنزد تو آمد تا در دنیا بود و حریص بان نبود و
راغب در آخرت بود جهاد کننده بود در راه تو و پسندیدی او را و هدایت نمودی بر راه راست اما بعد ای اهل کوفه
و اهل مکه و غدر و تکبر و حيله حقتم ما اهل بیت رسالت را بشما میبایست کردانیده و شما را بما سمخس ساخته و اینلای
ما را بر ما تهمت کردانیده و علم خود را بملاده و فهم معارف را بما عطا کرده ما یم سند و فی علم خدا و مخزن حکمت خدا
و محبت خدا در زمین بجمع عباد و بلاد کرامی داشتند است ما را بکرامت خود و تفضیل داده است ما را ببرکت پیغمبر
خود بر بسیاری از مخلوقات بفضیلت بسیار ظاهر پس شما نکذب کردید ما را و ما را کافر شمردید و قتال ما را حلال دانستید
و اموال ما را غارت کردید و ما را اسیر کردید ما مانند اولاد نرک و کاذب چنانچه در پروجه ما را کشید و پیوسته خون ما اهل بیت
از شمشیرهای شما بچکید برای کینه های دیرینه و بد ها و دل های شما شاد شد بکشتن ما برودی بجای خود خواهید رسید و خدا
میان ما و شما حکم خواهد کرد شاد باشد با آنچه بچند از خونهای ما و با فتنه از مالهای ما زیرا که اینها موجب سعادت ما
و برای خیر ما خدا مقرر کرده اند است این مصایب و ای بر شما منتظر باشید لعنت و عذاب خدا را که برودی بشما میرسد
و عذابهای بی پای از آسمان بشما نازل میشود و شما را مناصل خواهد کرد بکردهای شما و شمشیرهای شما بر روی بگذرد
بر هضم خواهد کرد بد در دنیا و در عقبی بعد از ابیم خاتم معذب خواهد شد با آنچه عا ستم کرد بد چنانچه حق تقم میفرماید
که لا لعنة علی الظالمین و ای بر شما مگر نمیدانید که چه دستهای نرزه بر ما زد بد و چه گروهها از شما بقتال ما آمد بد و چه
پاها بطلب محاربه ما روان شد بد دل های شما سنگین شد و جگرهای شما غلیظ شد و مهر شفاوت بد دل های شما زد شد
و چشم کوش شما از حق بسته شد و شیطان اعمال فیه را در نظر شما از بین داد و پرده ضلالت در پیش بدیده بصیرت شما
کشید ترا هدایت را بر شما مسدود کردانید هلاک شویدی اهل کوفه چه خونهای حضرت رسالت از شما طلب دارد و چه چنان
انحضرت نزد شما دارد بگری که با جدم علی بن ابیطالب و فرزندان حضرت رسول مکرر بد و ایثا تا بقتل او و بد و فخر کنند در
میان شما فخر کرد که ما کشتیم علی و فرزندان علی را بشمشیرهای هندی و زنان ایشان را اسیر کردیم ای کوبنده خاک و خاشاک
در دهان تو باد فخر میکنی بکشتن گروهی که خدا ایشان را ثبات گفته و از هر شک و گناه پاک و مطهر گردانیده و مراک پدران خود بجهاد
در کرده های خود نظر نما بر عاقبت حال خود که به کن حد برتد بر بزرگی و جلالت ما و تاب بناورد بد و فتنه و مکرمت ما را
و اینها فضل خداست بمرکه میخواهد عطا میکند و کسی را که خدا نوری نداده در دنیا و آخرت نوری ندارد پس از سخنان جان
سوزان فرزندان سید شهید و آن جگر سوخته مبتلا خروش از حاضران برآمد و در دیوار بگری آمد گفتند بس است ای دختر
پاکان و معصومان که دل های ما را سوختید و آتش حسرت در کانون سینه های ما فروختید دلها را کباب و بدیده ارا که اب کرد بد
پس ما مکلثوم دختر بکر حضرت سیده الفاصلا مکرر بلند کرد و از هودج محرم نذا کرد حاضران را که ای اهل کوفه بد حال شما و
تا خوش باد رویهای شما بجهت سبب برادر محسن را خواند بد و پاری او نکرد بد و او را بقتل آورد بد و اموال او را غارت کرد بد و
بروگان حرم سیرای او را اسیر کرد بد و ای بر شما و لعنت بر رویهای شما مگر نمیدانید که چکار کرد بد و چه گناهان و اذو بر نیست بود
با و کرد بد و چه خونهای محرم و نجس و چه دختران مکرم را قاتل کرد بد و مال حیرت انگیز را بارت برد بد کشید بستر بن خلق را بد

و نه پياو ناپيكي بعد از شهادت او افعي شد

۲۶۳

ان حضرت محمّد سالت و رحم از دايان شما كنده شده بود بد رسته كه گروه دوستان خدا هميشه غالبند و اعيان و باو
 شيطان زبان كارانند پس شري چند در مرثيه سپيد نهاد گفت اهل كوفه خروش و او بلا و واحترامه بر او و قد
 و صدای ناله و زاری و گریه و سوگواری و نوحه و خروش ببنك سپه پوش رسانیدند و زبان ایشان مویها بر
 پریشان کردند و خاك حسرت بر فرف خود ریختند و رویهای خود را خراشیدند و طایفه بر رخسار خود میزدند و او بلا
 و وابشوراه میكشیدند و حشقی شده كه دیده روزگار هرگز چنان مائی ندیده بود پس حضرت امام زین العابدین استاره كروید
 مردم كه ساكت شوید و بر پای اسناد و حمای حق تعالی ادا كرد و درود بسیار بر حضرت رسالت و اهل بیت كرام اعظم
 فرستاد پس حضرت فرمود كه ایها الناس هر كه مرا شناسد شناسد و هر كه مرا نشناسد بداند كه منم علی بن الحسین بن علی
 ای طالب منم پس آنكه او را بی نصیب و جری در كار فرستد ذبح كند منم پس آنكه هتك حرمت او نمودند و مالش را بنارست برودند
 و عیالش را سیر كردند منم فرزندانكه او را در راه خدا سیر بریدند و همین غم مرا بس است ایها الناس سوگند میدهم شما را بخدا
 ایامیدانید كه نامهای پدر من نوشیدید و او را فریب دادید و عهد و پیمانها با او نوشیدید و با او بیعت كردید بعد از كار با او
 كارزار كردید و دشمن را بر او مسلط كردانید پس لعنت بر شما باد بر آنچه برای خود با خرت فرستادید بد را برای
 خود پسندیدید بكم دام دیده نظر بر روی حضرت رسالت خواهد كرد روزی كه بتما گوید كه عیث مرا كشید و
 هتك حرمت من كردید و شما از امت من نیستید پس باز صدای گریه از هر جانب بلند شد و یكباره میكشیدند كه هلا
 شده اید و نمیدانید چون صدای فغان حاضران كمر شد حضرت فرمود كه خدا رحمت كند كسی را كه نصیحت مرا قبول
 كند و حفظ نماید و صیبت مراد حق خدا و رسول و اهل بیت او را كه ما را در تبلیغ رسالت ناسی بخیرت رسالت
 لازم است چون حاضران این سخن را شنیدند همه فریاد بر آوردند كه یا بن رسول الله ما همه سخن تو را میشنویم و حرمت
 تو را میشناسیم و خواهان خدمت تو هستیم هر چه میخواهی بفرما كه فرمان بردار توایم و هر كه با تو جنگ كند با او جنگ میکنیم
 و هر كه با تو صلح كند با او صلح میکنیم و طلب خواهی تو از شما كاران تو میکنیم حضرت فرمود كه هیاهات هیاهات ای خدا
 و مكاران دیگر ما زای شما را بخوریم و دروغهای شما را باور نمیکشیم میخواهید با من بنیچنان كنید كه باید دانم كردید
 نه بخو خداوند اسمانهای دوار كه اعتماد بكفتار شما نمیکشیم و چگونه باور كنم دروغهای بی فروغ شما را و هنوز جراحت
 دلهای ما مندمل نشده است پدرم و اهل بیت او در روز بمكر شما كشته شدند و هنوز فراموش نكرده ام مصیبت حضرت
 رسول و مصیبت پدر و برادران و خویشان خود را و نا حال نشیانیان مصیبتها در كام منست و انشأ الله تعالی ان محنهای در سینه ام مشعل
 با شما سر بر داضم كه نرا با شما باشد و نه بر ما پس شری چند در مرثيه امام مظلوم و بیان شقاوت كفو شدت عذاب
 فانلان انحضرت خواند و ساكت شد و بعضی از كتب معتبره از مسلك كجكار روايت كرده اند كه گفت روزی مرا پیرزاد
 برای مرمت دارا لاماره كوفه طلبید و من مشغول كجكاری شدم ناگاه صدای شیون بسیار از اطراف كوفه شنیدم از
 خادمی كه نزد من اسناده بود پرسیدم كه این صدا ها چیست گفت كسی پیرزاد خروج كرده بود و لشكر این زباده بچك او رفته
 بود ندانم روز سر او را داخل شهر میکنند پرسیدم كه بود آنكه خروج كرده بود گفت حسین بن علی من از ترس خادم عن
 نتوانستم گفت چون بیرون رفتم چنان طایفه بر روی خود زدم كه زده يك بود كور شوم و دست خود را شستم و از راه پشت
 ضر بیرون رفتم تا بكاسه كوفه رسیدم دهم كه مردم اسناده اند و انتظار میكشند كه اسیران و سرهارا بیاورند ناگاه
 دهم كه نزد يك پهل كجاده و محل پیدا شد گفتند حرم محرم سبكه شهدا و فرزندان فاطمه زهرا درین محلهایند ناگاه
 دهم حضرت امام زین العابدین بر شتر برهنه سوار است طبل و ریور و جروح است و خون از بدن مبارکش
 میریزد و میگریزد و از روی حزن و اندوه شری چند میخواند یا بنمغنون ای بدترین امنها خدا خبر ندهد شما را كه
 رعایت جد ما نكردید در روز فحاشت كه ما و شما نزد او حاضر شویم چه جواب خواهید گفت ما را بر شتران برهنه
 سوار كرده اید و مانند اسیران میبرید كویا كه ما هرگز بكار دین شما نیاورده ایم و ما را ناسزا میگویند و دست بر هم
 میزنند و بكشتن ما شادی میکنند و ای بر شما مكر نمیدانید كه رسول خدا و سیدنا بنی جدم منست ای فاطمه كربلا اند

در بیان قایمی که بعد از شهادت واقع شد

بر دل ما گذاشتی که هرگز نسکین نمیاید و اهل کوفه با اطفال و کودکان اهل بیت رحم میکردند پس ام کلثوم زجر گرفته ایشانرا که ای اهل کوفه نصداق بما اهل بیت رسالت حرام است و از ازار از دست و دهان کودکان میکردند و بر زمین می انداخت و زنان اهل کوفه از مشاهده احوال آن مفرمان حضرت ذوالجلال میکردند ام کلثوم چون صدای گریه ایشانرا شنید از میان محل صدای گریه ای اهل کوفه مردان شما مردان ما را میکشد و زنان شما بر ما میگردند خدا در روز قیامت در میان ما و شما حکم کند در اینحال صدای شبنم برخواست ناگاه دیدم که سرهای شهدای نواب بر سر نیزه ها کرده بودند پیدا شدند و در میان آنها سری دیدم در ضایع حسن و صفا و نور و وضیاء شبیه نوبین خلق بر رسول خدا و مانند ماه تابان میدرخشید و از رخضاب از لحظه مبارکش ظاهر بود چون زینب خوانون را نظیر بر سران سر و افتاد سر خود را بر چوب محل زد که خون از او بر زمین ریخت و فریاد برآورد که ای ماه فلان امامت که بجویش روبرو بان مخفف کردیدی ای خورشید سپهر خلافت که بگردش روزگار رخ خود را در افق غروب از ما پوشیدی ای برادر و مهربان فاطمه بتم خود را بطلب و دل داری کن ای برادر و برادر فرزند ما نموده رنجور خود علی بن الحسین خبری بگری که بد نش از جور دشمنان مجروح است و دلش از ستم و تان مفرور است از مضان جانسوزان نود پد زهر آتش حسرت از ثری بر باز بانه کشید و از اشک خوین حاضران و خار ز زمین کلکون شد و از دوا دل سوختگان هوا نیز کرد بد شیخ بن نماود پکران روايت کرده اند که عمر بن الخطاب لعین سر منو و سپید شهدا بخون سجی ملعون داد و نیزه این زباده فرساده چون خول در شب رسید در هنگامی که در قصران و لدا الزمار بسته بودند سرانسر و در اینجا نه خود بودند و زن ملعون و زن داشت یکی از بی اسدود پگری از بی خضرم پسران سر طهر را در خانه پنهان کرد و نیزه بان زن خضریه خرابیدان زن پرسید که از کجا آمده و چه آورده گفت سر حسین را آورده ام زن کشت و ای بر تو سر فرزند حضرت رسالت را با این خانه آورده بخدا سوگند که دیگر سر من بیالین نونخواهد رسید پس برخواست و بیرون آمد ناگاه نظرش بر نور عظم افتاد که از یکی حجرها ساطع بود و بسوی آسمان بالا میرفت چون دوان حجره در آمد بد که آن نور از سر منو انحضرت ساطع است و ملائکه بصورت مرغان سفید بگردان سر برآمدند پس رو در پکران زباده دو قصر الا ماره نشاند مردم که در اصلای عام داد و سر مبارک سپید شهدا را در طبقی گذاشتند و نزدان ملعون و لدا الزمار حاضر کردند و پرندگان سرادق عصمت و فرزندان حضرت رسالت بروش آسمان بجلوس لعین در آورده اند بروایت حضرت امام زین العابدین سخنان بن انس سر مبارک انحضرت و ابجلسان لعین در آورده و شمری چند با بضمون میخواند که پکران رکاب مرا از طلا و نقره که پادشاه بزرگواری را کشته ام کسی را کشته ام که بحسب و نسب از همه کن شریف تر بود و پدر و مادرش از همه کن بزرگوار بودند این زباده در حتم شد و گفت هرگاه میدانستی که او چنین است چرا او را میکشتی و حکم کرد که آن لعین را بقتل آوردند چون سر مبارک آن سرور و زباده بان بد که کشته شدند قسم کرد و اظهار فرح و شادی نمود و چون در دست داشت بر لب و دندان سپید شهدا میزد و میگفت چه بسیار خوش دندان بوده است دوان حال زبده این رفم گفت ای پسر زباده این چوب را از این لب و دندان مالیشان برآورد من مکرور بدیده ام که حضرت رسالت تمام این موضع را میبوسید و میبکشد پس زبده صدای بگری بلند کرد و ان دندان را گفت ای دشمن خدا که میبکشی که خدا بما فسخ داده است اگر نه ان بود که پر شده و خرافت فرادها است هر چه ترا کردن سیر و زباده گفت دیدم روزی حضرت رسالت پناه ص برادر او حسن را بر دوان راست خود نشاند بود و او را بر دوان چپ نشاند و دست بر سر ایشان گذاشت و گفت خداوند ایشانرا بنو میسپارم و بیایه مؤمنان تو ای پسر زباده تو بیکو محافظت کردی امانت حضرت را پس پکران از مجلسان لعین بیرون آمد و گفت لعنت بر شما ای اهل کوفه که فرزند فاطمه را کشتید و فرزند مر جانه را بر خود امیر کرد بد که بنکان شما را بقتل آورد و بدان شما را ببندگی بگری پس نظر غم ملعون بر زینب خوانون افتاد که در کارای نشسته بود و کتیران او بدو را و احاطه کردند پرسید که این زن کشت یکی از کتیران او گفت این زینب دختر فاطمه دختر رسول خدا است انرا مراده گفت حمد میکنم خداوندی را که شما را رسوا کرد و در غی شما را ظاهر کرد ایند زینب گفت حمد میکنم خداوندی را که ما را کرامی داشت و محمد پیغمبر خود و پال کرد ایند ما را از و جیس و شک و گناه پال کرد و رسوا نمیشود مگر فاسق و دروغ نمیکند مگر فاجرو مان نمیشود دیگر ایند پسر زباده گفت

در بیان و فایده بعد از شهادت و اذعان شد

۳۶۲

دیدی چنانچه کرد یا برادر تو و اهل بیت تو زینب گفتند بدیدم مکرینی آنها که بیعت و شهادت فایز گردیدند و برودی خدا را
 تو ایشان جمع خواهد کرد و ایشان با تو محاسنه خواهند کرد و در آن وقت تو را معلوم خواهد شد که غلبه از برای کبیر است
 آن ملعون چون از این سخن درخشم شد حکم کرد بقتل او و عمر و بن حریث گفت یک کشته زن آن ماتم زده مؤاخذه معقول نیست
 پس پسر زیداد گفت خدا ما را ظفر داد و برادر طاعی تو و من مردان اهل بیت تو سینه ما را از ایشان شهادت دهد و زینب خوانون
 گفت بزله ما را کشتی و اصل و فرع اهل بیت رسالت را بر انداختی اگر شغای سینه تو با این حاصل شده است بد شفا نیست
 برای تو بروایت دیگر ام کلثوم گفت ای پسر زیداد اگر بدی تو روشن شد بکشتن حسین دهنه جدش بدیدن او بسیار دوست داشت
 و او را میبوسید و لبهای او را میبوسید و او را بر دوش خود سوار میکرد و میبوسید و جواب جد او باشد و آخرت پس آن لعین مؤمن
 حضرت امام زین العابدین شد و پرسید که این کبیر گفتند علی بن الحسین است گفت شنیدم که خدا کشت علی بن الحسین را حضرت
 فرمود که من برادری داشتم علی نام داشت او را مردم بستم کشته پسر زیداد گفت بلکه خدا او را کشت حضرت فرمود که جانهای
 همه را خدا قبض میکند در وقت خواب و در هنگام وفات پسر زیداد گفت که تو چه جرات میبخشی بر جواب من بپیدا کردن بنی
 چون زینب حرف قتل آنحضرت را شنید مضطرب شد و برجست با انتخاب چسبید و گفت بخدا سوگند که از او جدا نمیشوم اگر او را
 میبکشی مرا نیز با او بکشی حضرت فرمود که ای عمر تو مرا با او بگذار و گفت ای پسر زیداد مرا بکشتن دهنه جدی مکر میبانی که کشته
 شدن در راه خدا حادث ماست و شهادت در اعلای دین کرامت ماست پس آن ملعون امر کرد که ایشان را بجانانه برونند که در
 مسجد بود و در آنجا حبس کردند زینب خوانون گفت که در آن ایام بکران از زنان کوفه نیزد ما میآمدند چون اسیر بودند هم کتیران بودند
 ما می آمدند و برقی در محاسن از عمر پسر امام زین العابدین روایت کرده است که گفت چون جدم حسین مظلوم را شهید کردند و در
 بنی هاشم در میان آنحضرت جا میسپاه و پلاس پوشیدند و از سر ما و کمر ما بر او میبندیدند حضرت امام زین العابدین خضام ماتم برای
 ایشان میساخت سید احمد بن ابیطالب و دیگران روایت کرده اند که پسر زیداد عمر را طلبید و گفت نامه که بنویشته بودی
 در قتل حسین بمن بده عمر گفت نامه که شد این زیداد گفت البته باید که نامه را بیاوری میخواهی عذری در دست داشته
 باشی برای دفع تشنجه مردم عمر گفت من نور انصاحت کردم که متعرض قتل او مشوای من نشیدی و او محض خیر تو بود
 عثمان پسر زیداد گفت راست میگوید من را خبی بودم که حسین کشته نمیشد و ما همیشه ذلیل مردم میبودیم عمر گفت
 بخدا سوگند که کسی از من بدترکاری نکرد اطاعت پسر زیداد کردم و خدا را بچشم او زدم و قطع رحم کردم و نمیدانم که آخر
 کار من چه خواهد بود پس پسر زیداد بمسجد رفت بر منبر برآمد و گفت الحمد لله که خدا حق را غالب گردانید
 و بزیداد و اتباع او را باری کرد کذاب پسر کذاب را کشت و در آنحال عبدالله بن عقیف از دی از شعبان امیر المؤمنین بود
 و بکده اش در جنگ جمل و بدیدم در کربلا در جنگ صفین ضایع شده بود و پیوسته در مسجد مشغول عبادت بود و در
 و گفت ای پسر مرجانه کذاب پسر کذاب نونی و نانکی که تو را والی کرده است و پدر او ای دشمن خدا فرزندان پیغمبر را میکشد
 و بر منابر مسلمانان بالا میرود و اینمختار میگوید پسر زیداد در غضب شد و گفت که بود که این سخن گفت این عقیف گفت
 من بودم ای دشمن خدا تو میبکشی ذریه طاهره حضرت رسالت را که خدا ایه نظهر برادرشان ایشان را دعوی مسلمانان میکنند
 و اغوثاه کجا بپندار و اوصاف که انتقام نمیکشند از طاعی لعین پسر لعین بزیداد پسر امام حسین رسالت مکرر او
 و پدرش را لعنت کرد پس آتش غضبان لعین مشتعل شد و رکهای کرد نش پسر شد و گفت بیا و بیا و را بنزد پلک من بیا
 از هر طرف دویدند و او را گرفتند پسر عمار او که اشراف قبله از دود بود و او را از دست پساوان گرفتند از در مسجد میرفت
 بردند و بجانانه او رسانیدند این زیداد گفت بروید و این کور را بیاورید چون این خبر بقبله از رسید هفتصد نفر
 اجتماع کردند و سوار قبایل بنی نزیج شدند چون خبر پسر زیداد رسید قبایل همه را جمع کرد و با عمار بن اشعث بجناب
 ایشان فرستاد و عمار به صبی در میان آن دو گروه اتفاق افتاد تا آنکه بسیاری از عرب از هر دو طرف طعمه نمیشدند
 و اصحاب پسر زیداد غلبه کردند و بدو خانه ابن عقیف رسیدند و در آنجا کشتند و بجانانه در راه بردند و خزان عقیف
 از هر ضعیف را خبر کرد که مخالفان آمدند گفت باکی نیست گفت شمشیر مرا بمن برسان چون شمشیر را با و داد و خبر دادند

در بیان فایده که بعد از شهادت واقع شد

۲۰۲

و شمشیر نمود را حرکت میداد و ایشان را از خود دور میکرد و دختر بنده اش را میبخت کاش من مرده بودم و امروز با من
فاجران فلان عثمان پنهان در پیش روی تو محاربه میکردم و آن کافران که از هر جانب فضا و میگردند دختر او را خبر میکرد
که از فلان جانب آمدند و او را از آن جانب شمشیر حرکت میداد و ایشان را دور میکرد تا آنکه بسیار شدند و از هر جانب با او
احاطه کردند و دخترش فریاد کرد که واداده دشمنان پدرم را احاطه کردند و باوری نیست که دفع ضرر را از او نماید و آن
کور باطن بینا شمشیر میکرد و آن را در جگر میخواندند تا مردان را عاجز کرده بود تا آنکه بر او دست یافتند و او را بر نزد پسر
زهاد بردند چون نظرش بر او افتاد گفت الحمد لله که خدا ترا زلیل کرد این عقیف گفت ای دشمن خدا چه چیز مرا زلیل کرد چنان
سوگند که اگر چشم میداشتم کار را بر تو نشان میکردم این زهاد گفت ای دشمن خدا چه میگوئی در حق عثمان این عقیف گفت
ای ولد الزنا ای غلام بنی هلالج و ای پسر مرجانه زاینه ترا با عثمان چکارا اگر بگوئی بود با بطل خدا میان او و کشتن کان او حکم خواهد
کرد و پسر ازین سؤال کن از خود و پدرت و برزید و پدرش تا ترا بنسب و حسب تو و او خبر دهم پسر زهاد گفت هیچ سؤال
از تو نمیکنم تا شریک مرگ را بجوشی این عقیف گفت الحمد لله رب العالمین من پیوسته از پروردگار خود سؤال میکردم پدرش از
آنکه تو از مادر متولد شوی که خدا شهادت روزی من کند و دعا میگوید که شهادت من بر دست ملعون ترین خلق باشد
و دشمن ترین ایشان نزد خدا چون تا بینا شدم از شهادت ناامید گردیدم و الحال بعد از آنکه خدا بعد از ناامیدی را شهادت
روزی کرد و دعا میفدیم مرا مستجاب گردانید پسر زهاد حاکم کرد که آن چهاره را از درون زدند و بردار کشیدند روزی دیگر حکم
کرد که سر مظهر نرود پده خبر البشر را بر سر نرزه کرد و در و در بازارها و محلات کوفه گردانیدند و از زبدین ارقم روایت کرد
اند که گفت من در غرقه خانه نید نشسته بودم ناگاه صدای هجوم عام و خروش حوام بگو شمر رسید چون سر از غرقه براف
کردم دیدم که سرها بر نرزه ها کرده اند یکسر در میان آنها مانند افتاب میدرخشید و نور از آن ساطع میکرد و چون نزدیک
غرقه من رسیدند غرقه از شعاع آن سر منور شد دیدم که لبهای او حرکت میکند چون گوش دادم سوره کشف تلاوت
مینمود و با من آیه رسیده بود ام حسب ان اصحاب الکهف و الرقيم كانوا من اهلما عجبا پس موبهای بدن من راست ایستاد
چون نیک تر بستم شناختم که سر مبارک حضرت امام حسین است گفتم ای فرزند رسول خدا امر تو از امر اصحاب کهف و رقیم
عجیب تر است بروایتی دیگر چون سر لشکر فرزند و صبار کوفه بر سر نرزه کردند شروع کرد باواز بلند بخواندن سوره کهف
و تا این آیه خواند اقم فیه امنوا برهم و زد فاهم هدی و دیدن این مجره برای هدایت آن کافران فایده بخشید بلکه موجب
مزید ضلالت ایشان شد و روایت دیگر چون سر مقدس مبارک آن بزرگوار داد و کوفه برد و خشا و بختند این آیه خواند و سبلم
ان ذین ظلموا ای مغلوب یغلبون یعنی زود باشد که بدانند آنها که ستم کردند که باز کشتن ایشان بجا خواهد بود و بر واپات
سابقه پس این زهاد فتح نامها با طراف بلاد نوشت و فرستاد و تحقیقت حال را بنویسد نوشت که آنچه در باب بقیه اهل بیت
رسالت حکم کند بجل آورد و نامه در این باب بمرین سعید امیر مدینه فرستاد چون خبر بان ملعون رسید حکم کرد که
مدینه ندانند که حسین کشته شد پس شیون از خانه های بنی هاشم و سایر بیوت مدینه بلند شد که هرگز در مدینه
چنین ماتی نشد بود پس آن ملعون بر منبر برآمد و گفت ایها الناس این قاتلها و شیونها بعوض شیونهاست که بر قتل
عثمان از خانه بنی امیه بلند شد پس برای مصلحت کشته من میخواستیم که سر او در مدینه نشود و ما را دشنام میداد و ما
او را مدح میکردیم اما چکنیم با کسی که شمشیر بر روی ما کشد و اراده قتل ما کند بغیر آنکه او را بکشیم چه چاره توان کرد
پس عبدالله بن سائب برخاست و گفت اگر فاطمه زنده میبود و سر حسین را میداد بد چه میکرد عمر و گفت ما سر او را فریم بجا
از نوید و عمر ماست و شوهر او برادر ماست و فرزند او فرزند ماست اگر فاطمه زنده میبود چشمش میگریست و جگرش
میپوخت و کشته او را ملائمت نمیکرد پس یکی از آزاد کرد های عبدالله بن جعفر بنزد او رفت و خبر شهادت و فرزند
دلند او را باو گفت عبدالله بزبان شکباتی و رضا گفت تا الله و تا االبه و اجمعون ابو السلاسل ازاد کرده او گفت که
از حسین بن علی این بیمار سید عبدالله نعل خود را بر او زد و گفت ای فرزند کنیز کنده بنی سبب با امام حسین چنین
سخن میگوئی بخدا سوگند که من از روزی داشتم که خود را در خدا متا کشته شوم و همین خوشنودم که اگر خود نتوانستم

و کربانی تا بنی که بعد از شهادت ارفع شد

۶۶۲

در راه او گشت شوم و از این سعادت محروم شدیم بحدی که فرزندان من در دو کاب و بسعادت شهادت رسیدند پس ام‌الغیا
دختر عقیل بن ابیطالب با خواهران خود صدابن و حور و زاری بلند کردند و بر سید الشهدا و شهیدان دیگر میگریستند و می‌شهادت
مخواندند و روایت دیگر از بنی دخت عقیل که سوهای خود را بر ایشان کرد خواب اشک از دیده روان کرد و می‌گفت ای کافران بجای
چه خواهید گفت در جواب سید ابی‌طالب و وقتی که از شما پرسید که چه کردید با عترت برگزیده من بعد از من و بچه جهه ایشان را
کشید و اسیر کردید آیا این بود جزای شکمهای من ناکاه در میان هوا می‌شهادت می‌داد کسی میخواند برای آن امام مظلوم و ائمه
چون شب شد از هر طرف اشعار و مرثیه بسیار بر آن امام اخبار و شهید بنیخ اشعار از جنیان می‌شنیدند و اما این بدید چون بر
مضمون نامه این زیاد مطلع شد نامه بان لعین نوشت که سرها و اسیران را بشام بفرست چون نامه آن بدترین اشقیایان
ولدت از مادر سید محض بن ثعلبه و پروایت دیگر و جزین فیس را طلبید و سرهای شهدا را با و داد و ابو یزید بن عوف و طارق بن
ابی ظبیهان را با گروهی از ملاحین اهل کوفه همراه او کرد و سرهای آن سرور را نیز بجانب شام روان کرد و بعد از چند روز قبیله غیر
عنت از اهل بیت حضرت خیر البشر کرد و حضرت امام زین العابدین را غل و گردن مبارکش گذاشت و محمد را ت سراسر در پی
عصمت و طهارت را بروش اسیران بوشتران سوار کرد و با شمر و جمعی از منافقان و مخالفان از عقبان جماعت هر سادات را
ملحق شدند و سید بن طاووس و دیگران نیز این ابی لهبعه روایت کرده اند که گفته من دود و دخانه که طواف میکردم
ناگاه مردی را دیدم که می‌گفت خداوند مرا بیامرز و مانم که نیامرز می‌گفتم ای بنده خدا بهتر من از خدا و مثل این سخن را می‌گو
زیرا که اگر گناهان تو مثل قطرات باران و برکت دوختان باشد و از خدا طلب آمرزش نمائی امدا مرزش هست و خدا غفر
و مهربانست آن مرد گفت بهائا من قصه خود را بوی تو بیان کنم پس مرا بکفاری برد و گفت من در میان آن پنجاه نفر بودم که بر
حضرت امام حسین موکل بودند در راه شام و هر شب صندوفی که سران سرودن آن بودند در میان می‌گذاشتیم و شراب می‌خوردیم
در یکی از شبها ایشان شراب خوردند و من شراب نخوردم چون آنها بخواب رفتند صداها مانند وعد و پرفی از آسمان شنیدیم
که هر کس چنین صدائی شنیده بودم و صدائی شنیدم که کسی ندا کرد که محمد مصطفی ای پد ناکاه دیدم که درهای آسمان گشوده
شد و صدای سهیل اسبان و قفقه سلاح مردان بگوش من آمد و دیدم که حضرت آدم و نوح و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و خضر
پس از آن زمان جبرئیل امین و میکائیل و اسرافیل و کزوبیان و روحانیان و ملائکه مفریان از آسمان بر می‌آمدند و بر جبرئیل
نزد یک صندوق آمد و سر مبارک سید شهدا را بیرون آورد و بوسید و بینه خود چسباند و گریست و همه پیغمبران آن سوره
میکرفتند و می‌بوسیدند و میگریستند و نغمه حضرت و سالت می‌گفتند و آنحضرت میگریست و پروایت دیگر حضرت
رسالت با ایشان گفت به بنی‌ها با فرزندان من و نوزدهم من چه کردند ناکاه جبرئیل نیز حضرت رسالت بنا آمد و
گفت یا رسول الله حق بقرامام و کردانیده است که ترا اطاعت کنم و حق این است جفا کارا که میفرمائی و من را
بلرزه می‌آورد و سر تکیون میکنم چنانچه بر قوم لوط کرد حضرت فرمود که ندای جبرئیل میخواهم که در دنیا است با ایشان
کنم پس آنحضرت با ارواح انبیاء و ملائکه سما بر سید شهدا سلام کردند و صلوات فرستادند ناکاه گروهی از ملائکه نازل
شدند و گفتند یا رسول الله خدا ما را امر کرده است که این پنجاه نفر را بقتل آوریم حضرت فرمود که ایچه ما مور شده
اید بعل و در هر بهای آتش داشتند و بر هر کس حریه میزدند آتش را و میگریست و میسوخت پس یکی از ایشان فصد
من کرد من فریاد بر آوردم که الا مان یا رسول الله حضرت فرمود که برو و بخند و نورا بنامم زد چون صبح شد دیدم که همه
رفیقان من خاکستر شده بودند و پروایتی چون بنزد یک شهر بعلیک رسیدند آن سپاه دلان با شهدا و علما و فر
با استقبال ایشان آمدند و شادی میکردند امر کلونم گفت خدا کثرت شمار را بر اندازد و بر شما مسلط گرداند کسی را که شما
بقتل آورد و امام زین العابدین شعری چند در شکایت روزگار و وجعهای زمانه غدا خواند و گریست فطب را و نکه
از اعش روایت کرده است که گفت در حرم دیدم مردی از آنها را که همراه سربازان امام مظلوم بشام رفته بودند گفت دو
راه شام بدیدم راهی از غذا می‌رسیدیم و سران سرور بر نیزه بودند و ما بدوران حراست میکردیم چون شراب حاضر
کردیم که بخوریم و بعدش و شادی مشغول شویم ناکاه دیدم که دسفی از دیوار بر ظاهر شد و بقلم فولاد از مژده خون بدید

زندگیا و تابعی که بعد از شهادت شهادت افتاد

در نوشتن شعری با مضمون که با امید دارند آنی که حسین را شهید کردند شفاعت جدا و در مقام مایه بار تر است
و برخاستیم که آن دست را بکمر بر نایب داشت چون باز بکار خود مشغول شدیم بازان دست ظاهر شد و بیست و یک نوشت این
مضمون نه بخدا سوگند که این ترا شفاعت کند نخواهد بود در روز جزا در عذاب خدا محفل خواهند بود با چون یکی از ما اراده
کرد که از یکدیگر باز غایب شد چون نشست پیدا شد و بیست و یک نوشت این مضمون تحقیق که کشتن حسین را بیکم جور و مخالفت
نمودند حکم کتاب خدا را پس راهب از بد خود شرف شد و دید که نوری از سران سرور بیابا سمان ساطع است با این لشکر
شقاوت اثر خطاب کرد که از کجای ای شهید گفتند از عرفای ای هم در بینک حسین رفته بودیم و این سرو است برای این بدیدیم بر راهب
گفت حسین که پدر او پیر غم پیغمبر شما است و مادر او دختر او است گفتند ای کشتن لعنت بر شما اگر عیسی را پیر و پیغمبر ما او را
بدیدهای خود می نشاندیم پس راهب گفت که من التماس دارم که شما بر کرده خود بگویند که ده هزار دهم از پدر و من مهربان تر است
انرا از من بگرد و سر این سرور را من بدیدم که امشب نزد من باشد چون وقت رحیل شود من با و پس دهم چون بفرستد گفت نزد
بکرم بد و سر را بدیدم که نزد او باشد تا هنگام رحیل پس راهب دو همپان زد که ده هزار دهم بود از پدر و برادران و عثمان زد
صافی کرد و سرش را مهر کرد و میزانه دار خود سپرد و سران سرور را بان نیک اختر داد راهب چون انسر برز و کوار را بدید بر خود بر
صومعه او از نوریان سر نور روشن شد صدای هائقی را شنید که خوشحال بود خوشحال کسی که حرمت این بزرگوار را داد این
راهب آن سر مطهر را بکلاب بست و با مشک و کافور معطر گردانید و بر جاده خود گذاشت و در با سمان گردانید و گفت پروردگار
بخیر عیسی امر کن که این سر بزرگوار با من سخن بگوید تا گاه سر مبارک را محضرت بخیر آمد و گفت ای راهب چه میخواهی راهب گفت تو که هستی سر
المحضرت فرمود که من فرزندان دلبند محمد مصطفی و منم جگر گوشه علی مرتضی منم فرزند فاطمه زهرا و منم شهید کربلا منم نشانه لب
مظلوم اهل جور و جفا راهب چون این سخنان جان سوختن و خروش بر آورد و در روی مبارک آن سرور گذاشت و گفت روی
خود را بر عین دارم تا بگوئی که من فردا تنبلی توام تا گاه از سر مبارک حضرت سپید شهادت امد که بدین جدم و دا تا ترا شفاعت
کنم در روز جزا راهب گفت اشهدان لا اله الا الله اشهدان محمد رسول الله پس سر حضرت امام حسین قبول شفاعت او کرد چون
صبح شد خواستند سر را از راهب بگردانند راهب بر بام دیر بر آمد و گفت میخواهم با سر کرده این لشکر سخن بگویم چون عمر پایی بر آمد
راهب گفت ترا بخدا و جد صاحب این سر محمد مصطفی سوگند میدهم که این سر را در صندوق گذاری و دیگر با این سر خفت نرسی
قبول کرد و لیکن وفات کرد و راهب از پدر فرستاد و سر را گذاشت و در کوهها و بیابانها عبادت حق نمیکرد تا بر حمت الهی
واصل کرد و چون نزدیک دمشق رسید ندید عمر از میزانه دار خود از راهب را طلبید و مهر خود را ملاحظه کرد و سر همپانها را گفت
دیدم که همه زرها سفال شده است و بر بکروی آنها نقش شده است لا تحسین الله غلاما اهل الظالمین یعنی کان مکن که خدا
غافل از آنچه میکنند ظالمان و بر روی دیگر نقش شده است و سب علم الذین ظلموا انی مغلوب بنظرون یعنی زود خواهند
دانست مستکبران که باز کشتن ایشان بجاست پس آن ملعون گفت انا لله وانا الیه راجعون زبان کار دنیا و عتی شدم و آن
سفالها را فرمود که در آب ریختند منجم گوید که قصه این راهب و ظاهر شدن اعجاز آن سران سرور و ارواح فضیلهای مشهور است
و در اکثر کتب خاصه و عامه مذکور است و شعرا بنظم آورده اند و اکثر روایت کرده اند که در منزل منزلین بود و بعضی روایت
کرده اند که آن راهب یهودی بود چون دیدن صندوقی که سر مبارک انجناب در آن بود نوری ساطع بود آن سر مقدس را
از ایشان گرفت و معطر گردانید و التماس شفاعت از او نمود سران سرور فرمود که اگر بدین جدم و دا تا ترا شفاعت میکنم پس این
یهودی و جوی کثر از باران و خوششان خود را جمع کرد و همه مسلمان شدند سید بن طاووس از امام محمد باقر روایت کرده است که
فرمود پدرم امام زین العابدین میفرمود که چون ما را بنزد برید میبردند مرا بر شتر برهنه سوار کرده بودند و عذرات اهل بیت
براشترهای برهنه سوار کرده بودند و در عقب من بودند و سر بزرگوار پدر را عالمندارم بر سر نیزه بود و در پیش روی ما میزدند
و نیزه داران کافران بر دوش ما احاطه کرده بودند و هر یک از ما را که میدیدند که اب از دهه ما جاری میشود نیزه را بر سر ما میگویند
و با اینحال ما را داخل مشق کردند چون داخل شهر شوم شدیم ملعون ندا کرد که اینها اسیران اهل بیت ملعونند بر و با اینها چون
نزد یک دمشق رسیدند ام کلثوم از شمر التماس کرد چون ما را داخل شهر میکنند بگویند ما را از راهی بزنند که نظار کی کثر باشد

در بیان تابعی که بعد از شهادت شهادت شد

۱۴۵

با بگو که سر قتل پیشتر بریند که مردم مشغول شوند بنظر کردن بر سرها و بمنظر بسیار نکند ان ولد ذنا قبول نکرد از نهایت کفر و عناد کم کرد که سرها را و در میان شران حرم بیرونند و در بعضی از کتب معتبره روایت کرده اند که سهل بن سعد گفت من در سفری وارد دمشق شدم شهری دیدم در نهایت معوی و با اشجار و انهار بسیار و حضور و فیه و منازل بپشما و دیدم که بازارها را این بسته اند و پرده ها اوخته اند و مردم زینت بسیار کرده اند و در وف و نقاره و انواع سازها می نوازند با خود گفت مگر امروز عید است یا نه از جمعی پرسیدم مگر در شام عیدی هست که نزد ما معروف نیست گفتند ای شیخ مگر خود را پیشتر غریبی گفت من سهل بن سعد و بخندمت حضرت رسالت ص رسیدم ام گفتند ای سهل ما اینجا هستیم که چرا خون از آسمان نبارد و چرا زمین سرنگون نمیکرد گفتم چرا گفتند این فرح و شادی برای آنست که سربدار حسین بن علی را از عراقی برای پند بدهد به آورده اند گفتیم سبحان الله سربدار حسین را می آورند و مردم شادی میکنند پرسیدم که از کدام دروازه داخل میکنند گفتند دروازه ساعات من بسوی دروازه ششام چون نزدیک دروازه رسیدم دیدم که راهت کفر و ضلالت از پی یکدیگر می آورند تا گاه دیدم که سواد می پدید می آید و نیزه و دودست دارد و سر بران نیزه نصب کرده است که شبیه قرین مردمانست بجز صورت رسول ص پس دیدم که زنان و کودکان بسیار بر شران برهنه سوار کرده می آورند پس من رفتم نزدیک یکی از ایشان پرسیدم که فوکشی گفت منم سکنه دختر امام حسین گفت من از صحابه حدیثم ای اگر خدا می داری بمن بفرما سکنه گفت که بگو با من بدین حق که سر پدید بر زکوارم و دارم که از میان ما بیرون رو و سر را پیشتر برد که مردم مشغول شوند بنظر آن سربدار و پدید از ما بردارند و بجز من رسول خدا افتد و بجز من رواندارند سهل گفت من رفتم نزدیکان ملعون که سراسر رو داشت گفتیم ای امکان است که حاجت مرا بر آوری و چهار صد دینار طلا از من بگیری گفت حاجت تو چیست گفت حاجت من آنست که این سربدارانهای زنان بیرون بوی و پیش روی ایشان بروم و این فو را از من گرفت و حاجت مرا روا کرد و بروایت این شهر شوب چون خواست که زود تصرف کند هر يك سنگ سپاه شده بود و بر یکجا پیش نوشته بود و لا تحببن الله خافلا عما یعمل الظالمون بر جانب دیگر و سبعل الذین ظلموا ای متقلب بنقلبون قطب و ننگ از نهال بن عمرو روایت کرده است که گفت بخدا سوگند که در دمشق دیدم سربدار امام حسین ص را بر سر نیزه کرده بودند و در پیش روی آنجناب کسوفه کف می نمود چون با من به رسیدم حسرت آن اصحاب الکهف و الرهم کا فوا من ایتا عجا بفتد خدا سر سید الشهدا یحیی مد و بزبان فصیح گو یا گفت که امر من از قصه اصحاب کهف عجیب تر است و این شاه است و رجعت آنجناب برای طلب خون خود پس آن کافران حرم و اولاد پنهان را برد و مسجد جامع دمشق که جای سپهران بود باز داشتند و مردی یکی از اهل شام نزد ایشان آمد و گفت الحمد لله که خدا شما را کشت و شهرها را از مردان شما راحت داد و پدید را بر شما مسلط گردانید چنانچه خود را تمام کرد جناب امام زین العابدین ص فرمود که ای شیخ ایافران خوانده گفت بل فرمود که این به را خوانده فل لا استلکم طلبه ای الا الموده فی القربی گفت بل آنجناب فرمود که ما هم ما هم که حق اتم مودت ما را نزد رسالت گردانیده است باز فرمود که این به را خوانده واث ذا القربی حقه گفت بل فرمود که ما هم ما هم که حق تکریم پنهان خود را امر کرده است که حق ما را بما عطا کند با این به را خوانده و لحوا انما غنمتم من شی فان الله خسه و للرسول ولذی القربی گفت بل حضرت فرمود که ما هم ذوی القربی که اقرب اقربای انحضرتیم اینها خوانده این به را اتما برد الله لذهب عنکم الرجس اهل البیت و بطهرتم نظایر آن گفت بل حضرت فرمود که ما هم اهل بیت رسالت که حق اتم شهادت بطلهارت ما داد ما است آن مرد پیر که بان شد و از گفتا خود پشیمان شد و عمامه خود را از سر انداخت و رو با شما کرد ایند و گفت خداوند بفرمودی میوه بوی خواند شنان ال محمد ازین و انس پس بخدمت حضرت عرض کرد اگر تو بگویم ایا تو من قبول می شود فرمود بل انم و تو بگو که چون خیرین بیزید پدید رسید او را بقتل رسانید و از حضرت امام محمد باقر ص و بست که چون فرزندان و خواهران حضرت سید شهادت را بیزید پدید بردند بر شران سوار کرده بهاری و عمل یکی از شفای اهل شام گفت ما اینها نیکو تر از ایشان هرگز ندیده بودیم سکنه خوانون گفت ای اشقیا ما هم صبا با و اسیران ال محمد روایت دیگر منقولست که در شام از سربداران حضرت می شنیدند که مکرر می گفت لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم برویند و پدید بکران حضرت صادق ص منقولست که در آن حال که اهل عصمت و جلال را داخل دمشق کردند ابراهیم پسر طلحه بخدمت امام زین العابدین ص رسید و جراحت شمشیرهای جنگ جل که در سینه بر کینه اش بود اظهار کرد و گفت انرا که مغلوب شد حضرت فرمود که اگر خواهی بدانی که کی مغلوب شد چون

میرزا محمد
وقت الحزن

در بیان فایده بعد از شهادت و دفع

۹۹

وقت نماز شود اذان و اقامت نماز را بشنود به همین که آوازه کی بلند است و بلند خواهد بود تا روز قیامت پس بزید
 پلید مجلسی را است و باز بهت بسیار بر تخت شوم خود نشست و ملاعین اهل شام را حاضر کرد و اهل بیت رسالت را طلبید
 چون بدو خانه ان لعین رسیدند محضر بن ثعلبه صدا بلند کرد که فاجران لایم را برای امیرالمؤمنین آوردیم حضرت امام
 زین العابدین در راه با کسی سخن نمیکفت در این وقت فرمود که برخدا و خلق ظاهر است که فاجران لایم کهست پس عبدالرحمن
 بن حکم با بزد گفت که خوب کردی نسل فاطمه طاهره را بر انداختی و نسل سمیه زانیه را بسیار کردی بزید سر نیزه یک او برد
 گفت این مجلس جای این سخنها نیست چون آن سرمنور را بزد یک آن بد که کذا شدند فرح و شادی بسیار کرد و گفت حکما
 این سر میکفت که پدر من هژواست از پدر بزید و مادر من هژواست از مادر او و جد من هژواست از جد او و من هژو
 از او همین سخن او را بگشای داد و با سائید معبره از حضرت امام رضا منقولست که چون سر مطهر حضرت امام حسین را
 مجلس بزید پلید را آوردند مجلس شراب را است و باند همان خود شراب زهر مار میکرد و با ایشان شطرنج بازی میکرد و شراب
 بهاران خود میداد و میکفت بیاشامید که این شراب مبارک است که سرد شمع ما نوزد ما کذا شده است و دل شاد و حرم کویت
 و فاسل حضرت امام حسین و پدر و جد بزرگوار او است میکفت و هر مرتبه که در غار مجریف خود غالب میشد سه پیاله شراب زهر
 مار میکرد و نه جرحه شومش را در دهان میخورد و حضرت را داد و آن کذا شده مبرجست پس هر که از شمعان ماست با بدکن
 شراب خوردن و شطرنج باختن اجتناب نماید که کار دشمنان ماست و هر که در وقت نظر کردن شراب با شطرنج صلوات فرستد
 بر حضرت امام حسین و لعنت کند بزید و آل زهاد را حق تعالی کاهان او را بسیار زده هر چند بمرد سوارکان آسمان باشد علی بن
 ابراهیم از حضرت صادق روايت کرده است که چون حضرت امام زین العابدین را با سواران و رسالت باغل و زنجیر
 و غدر و اهل بیت عصمت و جلال را داخل مجلس بزید پلید کرد ند بزد گفت که الحمد لله که خدا پدوت را کشت حضرت
 امام زین العابدین گفت لعنت خدا بر کسی که پدر مرا کشت پس آن ملعون در غضب شد و امر کرد که آنحضرت را بقتل رسانند
 فرمود که اگر مرا بقتل رسانی دختران حضرت رسالت را که بمنازل خود بر خواهد گردانید و عمری بغير از من ندادند آن ملعون
 شرمند شد و گفت نوابان را خواهی برد و پیش طلبید و سوهانی طلبید و بدست نفس خود آن من را از گردن آن امام عالمقا
 برید و پرسید که دانستی چرا خود منوجه شدم حضرت فرمود برای آنکه بغیر خود بگری بر من منت نباشد گفت راست گفتی
 پس آن ملعون این آیه را خواند ما اصابکم من مصیبه فیما اکسبتم حضرت فرمود که این آیه در حق دیگرانست آن اهدر
 شان ماست که ما اصاب من مصیبه فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نراها لکلا تا سوا علی ما فاتکم و لا نقرحوا
 عما انکم بعفی غمیر شد شما مصیبتی در زمین و نه در خانه های شما نکرد نامه نوشته ایم پیش از آنکه انفس شما را بسیار بنیم
 تا از رده نشوید بر آنچه فوت میشود از شما و شاد نکردید با آنچه داده است بشما پس فرمود که ما شتم که با این آیه عمل کرده ایم
 و بفضای حق تعالی شده ایم و محزون نمیکردیم با آنچه از ما فوت شود و دنیا و شاد نمیکردیم بر آنچه ما را سد از نعمهای دنیا
 و بروایت این نماود بکران حضرت امام زین العابدین فرمود که ماد و زده نفر بودیم از مردان اهل بیت رسالت که ما را مجلس
 بزید پلید بردند و غله را در گردنهای ما بود و ما را بر پیمانهای یکدیگر بسته بودند من گفتم بخدا سوگند میدهم ثوابی بزید
 که اگر حضرت رسالت ما را بر این حالت مشاهده کند چه خواهد گفت پس فاطمه دختر امام حسین گفت ای بزید دختران حضرت
 رسالت را اسیر میکنی پس حاضران همه گریستند و صدای گریه زنان از خانه بزید بلند شد پس آن ملعون حکم کرد که پیمانها را بزد
 و غله را برداشتند و سر مبارک حضرت امام حسین را در وسطی گذاشتند و نزد آن ملعون حاضر کردند چون نظر حضرت امام
 زین العابدین بر سرمنور پدر بزرگوار افتاد اهی از دل پرورد برکشید و اشک خونین ریخت و بعد از آن هر کس کلاه کوفتند
 تناول نفرمود چون نظر زینب خوانون بر آن سرمنور افتاد بهناب شد و گریان طاقت چاک کرد و با صدای حزین که دلها
 را پاره پاره کرد فریاد برآورد که و احسبنا ای حبیب قلب رسول خدا ای فرزندان مکه و مناوای فرزندان سیده الفای
 جگر کوبیده مصطفی پس اهل مجلس آن لعین خروش برآوردند و بزید پلید ساکت بود و سخن نمیکفت بر صدای زنی از بنی
 هاشم که در خانه بزید بود بنوحه بلند شد و فریاد میکرد که یا حسین ای بزد اهل بیت رسول خدا ای فرزندان محمد مصطفی

در بیان فایده‌های بعد از شهادت واقع شد

وای فریاد رس میوه زان و پنهان وای کشته تیغ لولای زنا کاران پس یار دیگر حاضران فروش بر آوردند و آن ولد از نای بیچنگا
 ماثرتند و خوب خیزدانی طلبید و بود ندانهای سید شهادت میزد و میگفت کاش شاخ می می که در خنک بدر کشته شدند
 حاضر بودند و میدیدند که من چگونه انتقام ایشان از فرزندان فانیان ایشان کشیدم و حاضران میگفتند ای پسر شل بشوی
 که بیک انتقام کشیدی پس ابو برره اسلی از صحابه که در آن مجلس شوم حاضر بود گفت وای پسر خوب برب و ندان
 چنین مینویسم و من مکرر پد ام که حضرت رسالت لب و ندان او را و وادش را میبوسید و میگفت شما بهترین جوانان
 هستند خدا بکشد کشتگان شما را و لعنت کند ایشان را و معذب گرداند بعد از الهم و برساند ایشان را با سفل و زنجیر تیران
 ملعون و غضب شد و حکم کرد که او را کشند و از مجلس بیرون بردند پس زینب دختر امیر المؤمنین برخواست و گفت حدیث
 پروردگار عالمان را و درود میفرستم بر پدر خود سید پنهان دانست و فرموده است که پس حاجت آنها که کارهای بسیار بد کرده اند
 آن بود که نکذب کرده اند با پاد خدا و استغفار نموده اند بانهای پزید با کان میبکی که چون بر مانند کردی اطراف زمین را و
 اسیر تو گردیدیم و ما را بر و ش اسیران از شهر بشمار آوردی که این از خلی ماست فرد خدا او از بر زکواری نه است پس تکبر میبکی و
 شاد مینوی بانه کارهای دنیا برای تو منظم کرده و مراد تو حاصل شده است و پادشاهی مابین تو منتقل شده است با فرزند
 کرده فرموده خدا را که ولا تحسبن الذین کفرو انما هم غمضوا انما غلب لهم لیردادوا انما اولهم عذاب مهین یعنی کان میر که
 مامیلتی که داده ایم کافران که بهر است از برای ایشان مامیلت نداده ایم ایشان را مگر برای آنکه زیاده گردانند کاهان خود را
 و از برای ایشان عذاب خوارکننده با از عدالت تو است ای فرزندان ازاد کرده ها که زنان و کنیزان خود را در پرده نشاند و خنای
 مکرر حضرت رسالت را اسیر کرده و یکجا وده و هودج از شهر بشمار میگردانند باوری و معاونی و مددکاری از روی طعنان
 بر خدا و انکار سیدانها و این افعال بعد نیست از جاعق که جگر بر کن بدکاران خاییده باشند و کوشش ایشان از خون شهیدان پرور
 یافته باشد پس شمشیرها بر روی حضرت رسالت برهنه کرده باشند و اینها همه کفر و ضلالت عظیم است و کینه در بر نه
 شمشیرهای بدر و احد است که از روی بغض و عداوت بسوی اهل بیت رسالت نظر میبکی و از کشتن ایشان هیچ پروا نداری
 و بانهایت فرج و سرور خوب مینوی برب و ندان سید جوانان هستند که بوسه که حضرت رسالت بود و تحسین مبطبی را کفر
 گذشته خود که در جهنمند و تغریب میجوی بسوی ایشان بمناصل کردن ذر و بخت و بخت خونیهای اهل بیت رسالت و خورشیدهای
 فلک امامت و خلافت بخدا سو کند که بزودی باشاخ خود خواهی رسید و از زو خواهی کرد که کاش دست تو نامرغ و خشکیده بود
 و کاش از ماد و منول نشده بودی و آنچه کردی نکرده بودی و آنچه گفتی نگفته بودی خداوند بگر حق ما را و انتقام بکش از هر که
 بر ما ستم کرد و غضب خود را نازل گرداند بر هر که خونهای ما را در بخت و حامیان ما را کشت بخدا سو کند که پاره نکردی مکر
 پوست خود را و پیدی مگر گوشت خود را و بزودی و از خواهی شد و حضرت رسالت پناهی با آنچه متحمل شده از بخت و
 ذر و پاد و هتک حرمت او کرده و در عزت او در همکامیکه حق تم تفرق ایشان را بجهت مبدل کرده باشد و پراکندگی احوال
 ایشان را با منبت آورده باشد و حق ایشان را از ستم کاران گرفته باشد چنانچه حق تم میفرماید که کان مکن انا از که در راه خدا کشته
 شدند از مردگانند بلکه زندگانند میزد پروردگار خود روزی می باشد خدا بر است برای تو حکم کننده و پیغمبر کافیه برای
 محاصره تو و جبریل ظهیر و باور است و زود خواهد یافت عذاب خود را و یافته آنکسی که نور را بگردن مسلمانان سوار کرد
 و خلافت باطل را برای تو مستفر گرداند و خواهد دانست که مکان شما پادشاه است و او شما اکثر است و اینکه من قدر تو
 که میبشارم و سرفرازش نور اعظم میدانم نه برای آنست که خطاب در توقاید میکند بعد از آنکه پدهای مسلمانان را
 گریان و سینههای ایشان را بریان کرد بد و موعظه چه سودی بخشد در دلهای سنگین و جانهای طاعی و بد نهای مملو
 از محیط حق و لعنت رسول خدا و سینهها که شیطان در آن اشپان کرده است و باعانت این قسم گروه تو کرد و آنچه کردی
 پس زهی عجب است کشته شدن پرهیزکاران و فرزندان پیغمبران و سلاله اوصیایان بدستهای ازاد شدگان خبیث
 و نسلهای زنا کاران فاجر که خون ما از سینههای ایشان میزد و کوشتهای ما از دهانهای ایشان بیرون می افتد ای پسر بد اگر
 الحال ما را غنیمت خود مینماری زود باشد که موجب غرمت تو گردد در هنگامیکه بانی مکرر آنچه دستهای تو پیش فرستاده

در بیان قایم گشتن بعد از شهادت ائمه

۱۲۰

است و نیست خداستم کننده بر منندگان خود و بسوی خدا شکایت میکنم و دوست پناه من و بر دوست اعتماد من پس هر کس
که میتوانی بکن و هر سخی که خواهی بمل اور تا توانی با ما عداوت کن بخدا سوگند که نام ما را حق نمینوایی کرد و بیضیلت ما نمینوایی
رسید و عاقل کرد و خود داد و در نمینوایی کرد و نیست رای تو مکرانند مکر می و اقام دولت تو مکرانند مدتی و عنقریب
جمعیت تو از هم خواهد پاشید و در روزی که ندا کند منادی از جانب حق تقم که لعنت خدا بر ظالمان و ستم کارانست پس
هدد میکنم خداوند پرا که ختم کرد برای اول ما بسعادت و آخر ما بر حمت و شهادت و سوال میکنم از حق تقم که ثواب ایشان را کامل
سازد و اجر ایشان را مضاعف گرداند و در میان ما خلفه ایشان باشد بدست که او رحیم و دواست و خدا پس است را
و بنکو و کبلی است از برای ما بزند گفت که این قسم سخنان از جگر سوختگان بعد نیست پس با حضرت امام زین العابدین
خطاب کرد که ای فرزندان حسین پدر تو قطع رحم من کرد و با سلطنت من منازعه کرد و رعایت بحق من نکرد خدا با او چنین
کرد حضرت فرمود که ای پسر معاویه و هند پیوسته پیغمبری و پادشاهی با ما و اجداد من بود پیش از آنکه تو متولد شوی و
در روز بدر واحد و احزاب را با حضرت رسول آمد و دست جد من علی بن ابیطالب بود و را با کافران دودست پدر
و جد تو بود و ای بر نوای بربدا کردی که چه کرده و بجه خطاهای مرتکب شده در حق پدر و برادران و عوهاد و اهل بیت
و من هر آنکه بگویم بگریزی و بر روی ما کشتن بنشین و فریاد و و پلای و و شور و بر آوری یا شرم نداری که سر پدر من حسین
فرزند فاطمه و علی و جگر گوشه رسول خدا بر در دروازه شهر شما او چینه است و او و دست حضرت رسالت است در میان
شما پس بشارت باد ترا بخواری و ندامت در روز قیامت و در بعضی از روایات مذکور است که آن ملعون از سخنان حضرت
بخشم آمد و یکی از ملازمان خود حکم کرد که بر او را با بن باغ و گردن بن و در ایجاد فن کن چون آن ملعون حضرت را بیاعبرد
اول مشغول فیر کردن شد و حضرت مشغول بمان شد چون از کندن فیر فارغ شد و اراده قتل حضرت کرد دستی از هوا پیدا
شد و بر آن لعین خورد پس او نعره زد و بر و در افتاد و جان خود را بخانان جهنم داد خالد پسر بزد چون آنرا ازاد بد بزد پدر
پلید خود رفت و آنچه واقع شده بود نقل کرد آن لعین حکم کرد که او را در آن قبر که از برای حضرت کنده است دفن کنند و حضرت را
بجلس طلبید شیخ مفید و سید بن طاووس و دیگران بر روایات مختلفه از فاطمه دختر حضرت امام حسین روایت کرده اند
که چون ما را بجملس پرید بر و در و اول حال بر ما رفت کرد پس مرد سرخ موئی از اهل شام برخواست و گفت ای امیر بن دختر
بمن بخش و اشاره بسوی من کرد من از ترس بر خود لرزیدم و بر جامهای عمه خود زینب چسبیدم عمه ام مرا تشکین داد و بان
شای خطاب کرد که ای ملعون تو ویزید هیچکس از اخبار چنین امری ندارد بد بزد گفت اگر خواهم میتوانم کرد زینب گفت بخدا
سوگند که نمینوایی کرد مکرانکه او دین ما بدر روی و کفر باطن خود را اظهار کنی ان ملعون در غضب شد و گفت با من چنین
سخن میگوئی پدر و برادر تو از دین بد و در رفتن زینب گفت بدین خدا و دین پدر و برادر من هدایت یافتی تو
و پدر و جد تو اگر مسلمان شده باشند آن لعین گفت دروغ گفتی ای دشمن خدا زینب گفت تو اکنون پادشاه
و سلطنت خود مغرور گردیده و آنچه میخواهی میگوئی من دیگر جواب تو نمیکویم پس بارد بکران شای سخن را عاقل
کرد بزد گفت ساکت شو خدا ترا مرگی دهد بروایت دیگر ام کلثوم بان شای خطاب کرد که ساکت شوای بد بخت
خدا ز بانث را قطع کند و دهدا بخت را کو و گرداند و دستهای را خشک گرداند و باز کشت ترا بسوی آتش جهنم
گرداند و لا دانی با خدا منکار او لا دانی نمیشوند و هنوز سخن آن بزرگوار تمام نشده بود حق تقم دعای او را مستجاب
گردانید ز بان او لالتد و بددهای او تابینا شد و دستهای او خشک شد پس ام کلثوم گفت الحمد لله که حق تقم
بهره از عفویت نورد و دنیا بنور سائند و نیست جزای کسی که معرض حرمت حضرت رسالت کرد و بروایت سید بن
طاووس در مرثیه دوم شای از بزد پرسید که ایشان که شنید ان ملعون گفت که آن فاطمه دختر حسین است و آن زن
زینب دختر علی بن ابی طالب است شای گفت حسین پسر فاطمه و علی بن ابیطالب بزد گفت بلی شای گفت لعنت خدا
بر نوادای ملعون عترت پیغمبر خود را میکشد و ذریه او را اسیر میکند بخدا قسم که من تو هم کردم که ایشان اسیر
فرنگند بزد گفت بخدا سوگند که تو را نیز با ایشان میرسانم و حکم کرد که او را گردن زدند پس آن ملعون امر کرد که اهل

در بیان قیامی که بعد از شهادت ایشان شد

۲۷۲

بهشت رسالت را بزرندان بودند حضرت امام زین العابدین را با خود بمجد برد و خطیبی را طلبید و بر منبر بالا کرد و آن خطیب ناسری بسیار بحضرت امیر المؤمنین و امام حسین گفت و معاویه و یزید را مدح بسیار کرد حضرت امام زین العابدین ندا کرد که ای خطیب خدا را بخشم آوردی و برای خوشنودی مخلوق جای خود را در جهنم برای خود مهیا بدانی پس حضرت علی بن الحسین فرمود که ای یزید مرا رخصت ده که بر منبر ابرام و کله چند بگویم که موجب خوشنودی خداوند تعالی است و اجر حاضران کردن ملعون قبول نکرد اهل مجلس التماس کردند که او را رخصت بده که ما میخواهیم سخن او را بشنویم پس یزید اگر بر منبر براید مرا و الی سقیار از سوا میکند حاضران گفتند از این کودکی چه میاید یزید گفت او را اهل بیته است که دشمنی خواهد کرد با من و کمال راسته اند چون اهل شام بسیار مبالغه کردند از شقی رخصت داد حضرت بمنبر بالا رفت حمد و ثنا الهی را کرد و صلوات بحضرت رسالت پناهی و اهل بیت او فرستاد و خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت را کرد که در دهکده حاضران را گریان و دلهای ایشان را بریان کرد پس فرمود که اینها الناس حق نعم ما اهل بیت رسالت را شش خصلت عطا کرده است و بهشت فضیلت ما را بر سایر مخلوق زیاده عطا نموده است بما علم و برد باری و جوانمردی و فصاحت و شجاعت و محبت در دلهای مؤمنان و فضیلت داده است ما را بآنکه از ما است نبی مختار محمد مصطفی است از ما است صدق اعظم علی مرتضی است از ما است جعفر طیار که بدو بال خود در بهشت باملا نکه پرواز میکند و از ما است حمزه شیر خدا و رسول و از ما است دوست این امت حسن و حسین که سید جوانان بهشتند هر که مرا شناسد و هر که مرا شناسد من خبر میدهم او را بحسب و نسب خود اینها الناس منم فرزندانم که و منا و منم فرزندانم و صفای منم فرزندانم که مفاء ابراهیم را بردای خود برداشتم منم فرزندانم پس پیغمبران و طایفان و ساعیان منم فرزندانم پس حاجبان و ملیحان منم فرزندانم که بر براف سوار شدند و بلند شدند بروی هوا منم فرزندانم که بر دند و راد و یکشبان سجده الحرام بمجد اقصی منم فرزندانم که جبرئیل او را رسانید بسدره المنتهی منم فرزندانم که در قرب حق رسید بموتی ثاب فوسین و ادنی منم فرزندانم که نماز گذارد باملا نکه اسمانها منم فرزندانم محمد مصطفی منم فرزندانم علی مرتضی منم فرزندانم که شمشیر پستی مردم زد تا فایا پل شدند بوحدا نیست خدا منم فرزندانم که در پیش روی حضرت رسالت بدو شمشیر جهاد کرد و بدو نیزه دفع اهل عناد کرد و در دو هجرت نمود و در هر دو بیعت حاضر بود و کافران منم مساخت در جنگ بدو و چنین و کافران نبود بخدا بکفره العین منم فرزندانم صالح مؤمنان و وارث پیغمبران و برانداخته ملحدان و پادشاه مسلمانان و نور جهاد کنندگان و زینت عابدان و ناج کر به کنندگان و صبر کنندگان و صبر کنندگان و بهترین نماز گذاران منم فرزندانم و مؤید مجرب شل و منصور بمیکائیل منم فرزندانم حایث کشته مسلمانان کشته مارفان و ناگان و فاسطان منم فرزندانم کسبکه اجابت دعوت خدا و رسول کرد از مؤمنان منم فرزندانم اول سابعان و برانداخته مشرکان و نیر و زهر او خدا بر منافقان و زبان حکمت عارفان و باری کننده دین خدا و ولی خدا و کلستان حکمت خدا و صندوق علم خدا یعنی جوانمردی و شجاع زکی و پسندیده ابطی قطع کننده اسلاب و سرفرو کننده احزاب آنکه دلش از همه کس ثابت تر بود و عزیمتش از همه کس محکم تر بود و شهر پشته شجاعت بود و شمشیر ایدار خود سرهای کافران را میدرد و ببارقه شمشیر ایدار اتش در خرمن عمر کفار و فجاری انداخت شهر پشته حجاز و مردم مدینه عراق و شمسو بدو واحد و شهر پشته هجرا و وارث مشرکین و والد سبطین یعنی جدم علی بن ابیطالب پس فرمود که منم فرزندانم فاطمه زهرا منم فرزندانم سیده نسایم فرزندانم خدیجه کبری منم فرزندانم امام مقبول یقیع اهل جفایم فرزندانم نشسته صحرای کربلا منم فرزندانم عارف شده اهل جود و عنایم فرزندانم که بر او نوحه کردند جنیان زمین و مرغیان هوا منم فرزندانم که سرش را بر نیزه کردند و گردانیدند در شهرهای منم فرزندانم که حرمش او را اسیر کردند او را اولاد زنا ما بهم اهل بیت محبت و بلا ما بهم محل نزول ملائکه سما و صراط علوم حق پس چندان از مدایح اجداد کرام و مناقرا با عظام خود را یاد کرد که خروش از مردم برخاست و یزید ترسید که مردم از او بر گردند مؤذن را اشاره کرد که اذان بگو چون مؤذن اقامه اکبر گفت حضرت گفت که از خدا چیزی بزرگتر نیست چنان مؤذن اشهدان لا اله الا الله گفت حضرت فرمود که شهادت میدهد با تکلمه مود پوست و گوشت و خون من چون مؤذن گفت اشهدان محمد رسول الله حضرت فرمود که ای یزید بگو این محمد که نامش را بر غنجد کوره پازی جدم است

و کلماتی که بعد از شهادت شایع شد

۷۲ م

هاجد ثوار که مکتوب جدها است دروغ گفته باشی و کافر میشوی و اگر کوفت جدم نیست پس چرا عترت او را کشتی و
 فرزندان او را اسیر کردی آن ملعون جواب نکفت و بنماز ایستاد ابطار و ایت کرده اند که در مجلس بزرگ ری از
 علای یهود حاضر بود از آن شفی پرسید که این جوان کیست گفت علی بن حسین پرسید که حسین بر کیست گفت پسر
 علی بن ابیطالب پرسید که مادرش کیست گفت فاطمه دختر محمد یهودی گفت سبحان الله حسین فرزند پیغمبر شماست که با این
 زودی او را کشتید بدو عابت کرد بدحمت پیغمبر خود را در زبانت او بجا سوگند که اگر فرزند زاده موسی در میان ما میست
 گمان داشتیم که او را پرستیم و پیغمبر شما را پرواز میمان شما و فدا است امروز شما فرزند او را بقتل آوردید بدامنی بوده
 شما آن ملعون گفت که او را کردن زنند یهودی برخواست و گفت میخواهی مرا بکشی من در توره خوانده ام که هر که در پی
 پیغمبر بکشد تا زنده است پیوسته ملعون است چو پیغمبر حق است او را بجهنم میرود این لهجه روايت کرده است که ابوا
 لا سود گفت روزی راس الجالوت بزرگترین علای یهود بمن رسید و گفت بخدا سوگند که میان من و داود هفتاد پهلوان
 است و یهود چون مرا ملاقات می نمایند عظیم بسیار میکنند و شما مردی را که یکپشت پیغمبر شما می رسد بقتل میرساند و از
 حضرت سید الساجدین روايت کرده اند که چون سر مبارک سید الشهدا را بزرگوار بردند آن ملعون آن سره نور را در
 سراب حاضر میکرد و شراب زهر مار میکرد و روزی رسول پادشاه فرنگ در مجلس او حاضر شد و از اشراف و بزرگان ایشان بخت
 گفت ای پادشاه عرب این سر کیست پرسیدند که گفت نوزاد این سر چه کار است گفت چون من بزرگ پادشاه خود میروم از
 احوال این ملک سوال میکنند میخواهم بر احوال این سر مطلع شوم و با و خبر دهم تا او با شما در فرح و شادی شریک گردد آن
 بد بخت گفت این سر حسین بن علی بن ابیطالب است فرنگی گفت مادر او کیست گفت فاطمه دختر رسول خدا نضاری گفت
 اف باد بر تو و بر دین تو دین من نه که تراست از دین تو بداند که پدر من از فرزندان حضرت داود است میان من و او پدر
 بسیار هست و نضاری مرا عظیم میخانند و خاک پای مرا برای تبرک بر میدارند و شما فرزند پیغمبر خود را میکشید و میان
 و پیغمبر شما یک مادر بیشتر در میان نیست بددی است دین شما پس با این بد گفت که با شنیده حکایت کلیسایی را
 گفت بگو تا بشنوم نضاری گفت میان عمان و چین دریایی هست که یکسال مسافت است و در آن میان معموره نیست
 بنهر یک شهر که در میان آب واقع است و طول آن هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ است و بر روی زمین شهری از آن بزرگتر
 نیست و کافور و باقوت و عنبر را از آنجا می آورند و در خان آن عود است و آن در دست نضاری است و در آن شهر کلیسای
 بسیاری هست و بزرگترین کلیسای ایشان نبتة حافره است و در محراب آن حقه طلائی است و بخت است که در آن حقه
 سبز هست که میگویند هم چهار بیت که حضرت عیسی بر آن سوار میشده است و در آن حقه را بطلای و با و نیست و الله
 و در هر سال گروه بسیار از نضاری از اطراف عالم بزیارت آن کتبه میروند و بر دور آن حقه طواف میکنند و آن را به
 میبوسند و در آنجا حاجت خود را از فاضل حاجات طلب میکنند ایشان چنین دعا می کنند سم دراز کوشی را که
 آن می کنند سم دراز کوش عیسی است و شما پسر دختر پیغمبر خود را میکشید خدا بزرگتر ندهد شما را در خود و دین
 خود بزد گفت بکشید این نضاری را که ما زود بلاد خود رسوا نکنند چون نضاری این سخن شنید گفت میخواهی مرا بکشی آن
 ملعون گفت بلی گفت دیشب پیغمبر شما را در خواب دیدم گفت ای نضاری تو از اهل بستی و من نجیب کردم از سخن او و
 شهادت میدهم بوجدانیت الهی و رسالت حضرت رسالت پناهی پس برجست و سر مبارک را بر سینه خود چسباند
 و میبوسید و مکرر بیت ناگفته شد و آب و عنف و غیر او روايت کرده اند که بزرگوار کرد که سرفرو و از ابد و نصرت
 او نصب کردند و اهل بیت آنحضرت را امر کرد که داخل خانه آن ملعون شوند چون عند رات اهل بیت عصمت و طهارت
 داخل خانه آن لعین شدند زنان ال ای سفیان زهرا خود را کردند و لباس مائیم پوشیدند و صدا بگریه و نوحه بلند
 کردند و سه روز مائیم داشتند و هند دختر عبدالله بن عامر که در آن وقت زن بزرگ بود و پیشتر در حباله حضرت امام
 حسین م بود پرده را در پرده از خانه بیرون برد و مجلس آن ملعون آمد و گفت که جمع عام بود گفت ای بزرگوار مبارک
 فرزند فاطمه دختر رسول خدا را برد و خانه من نصب کرده آن ملعون برجست و جامه را بر او انداخت و او را بر کرد و انداخت

در بیان قیامی که بعد از شهادت ائمه شد

۴۷۲

ای همنو نوحه و زاری کن بر فرزند رسول خدا و بزرگ قریش که پس از اهل بیت در امر او بجهل کرد و من بکشتن او را
 نبودم پس اهل بیت را در خانه خود جاداد و در هر چاشت و شام حضرت امام ذین العابدین را بر سر خوان خود مینویسید
 شیخ این نماز را پست کرده است که شبی سکنه دختر امام حسین در خواب دید که پنج ناله از نور پیدایشد و بر هر ناله مرد
 پیر منوری سوار بود و ملائکه بسیار از همه جانب با ایشان احاطه کرده بودند و با ایشان گفتگو خوش روئی همراه بود چون از
 ناله ها از من گذشتند از کثیر بنزد یک من آمد و گفت ای سکنه جد تو حضرت رسالت تو اسلام مهربانند گفتم بر رسول خدا
 باد سلام تو که پستی گفت من از حور بان هشتادم پرسیدم که آن پیران که بر شتران سوار بودند چه جماعت بودند گفت آن امام
 موسی و ابراهیم خلیل بود و سیم موسی کلیم الله بود و چهارم عیسی روح الله بود گفتم آن مرد پیر که دست بر ریش خود
 گرفته بود و از ضعف می افتاد و بر میخواست که بود گفت جد تو رسول خدا بودند من چون نام جد خود شنیدم و دیدم که خود را با
 حضرت برسانم که شکایت است را با او بکنم تا گاه دیدم که پنج هودج از نور پیدایشد و در میان هر هودج زن ماه روئی نشسته
 بود از حوری پرسیدم که این زنان کیستند گفت اول حواما در عالمی است و دوم اسبه زن فرعون است سیم من هم دختر
 عمر است چهارم خدیجه دختر خویلد است گفتم آن پنجم کیست که از اندوه دست بر سر گذاشته است و گاه می افتد و گاه بر میخیزد
 گفت جد تو فاطمه زهرا است چون نام جد خود را شنیدم و دیدم و خود را هودج او رسانیدم و گریستم و فریاد برآوردم
 که ای مادر مظلوما این است انکار حق ما کردند و جمعیت ما را پراکنده کردند و حرم ما را مساح گردانیدند ای مادر رحمت
 پدر مرا کشند و مرا بپایم گردند فاطمه گفت ای سکنه بر است دل بر پاره پاره کردی و جگر مرا پاره پاره و بیخود کرداید
 اینک پیراهن حسین است برداشته ام که نزد حق تعالی طلب خون او از کسبندگان او بکنم ایضا دگر آن از سکنه روایت کرده اند
 که روزی سکنه با برادرش گفت دیشب خواب دیدم که اگر رخصت میدادی برای تو نقل کنم گفت بگو گفت دیشب چون
 از نماز فارغ شدم بر حال کثیر را بخیال خود و سایر اهل بیت گریه بسیار کردم چون بخواب رفتم دیدم که درهای آسمان گشوده
 شد و نوری در میان آسمان و زمین ساطع گردید و حور بان بسیار از بهشت فرود آمدند تا گاه ما می دیدیم در نهایت
 و خرمی و بانواع ازهار و با حین او است و در میان باغ فصری مشاهده کردم در نهایت رفعت و زینت تا گاه پنج مرد
 پیر نورانی دیدم که داخل آن فصر شدند از یکی از حور بان پرسیدم که این فصر از کیست گفت این فصر پدر تو امام حسین
 است گفتم آن پیران که رفتند کیستند گفت اول ادم دوم نوح سیم ابراهیم و چهارم موسی گفتم پنجم که بود که از نهایت
 اندوه دست بر ریش خود گرفته بود گفت ای سکنه او را نشناختی او جد تو حضرت رسول بود گفتم بگیا رفتند گفت
 بنزد پدر تو امام حسین رفتند گفتم والله میروم بنزد جد خود و حال خود را با او شکایت میکنم و این اندیشه بودم که تا
 مرد خوش روی منوری دیدم که با نهایت اندوه و حزن ایستاده و شمشیری در دست دارد گفت من این کیست گفت جد
 تو علی بن ابیطالب است پس بنزد یک او رفتم و بروایت دگر بنزد حضرت رسالت رفتم و گفتم با جداه مردان ما را
 کشند و خونهای ما را بچشند و حرم ما را ضایع گردند و ما را بشتران برهنه سوار گردند و بنزد برادرش
 حضرت رسول را در بر گرفت و گفت ای پیغمبر خدا می بیند که امت من با فرزندان من چه کرده اند پیران حور
 بمن گفت ای سکنه شکایت بر است حضرت رسالت را بگو به در آوردی پس دست مرا گرفت و داخل فصر
 کرد در آن فصر پنج زن دیدم در نهایت عظمت خلعت و حسن و صفا و نور و بهار در میان ایشان زنی بود از
 عظمای نورانی تر و جامه های بسیار پوشیده بود و موهای سر خود را برپا کرده بود و پیراهنی خون آلود در دست داشت
 و هر گاه او بر میخواست ایشان بر میخواستند و هر گاه او می نشست ایشان می نشستند و در هر باب حرم او را عیب
 میکردند از آن حوری پرسیدم که این خواجه معظّم کیستند گفت ای سکنه یکی حواست و دیگری منم مادر عیسی
 و دیگری خدیجه و دیگری ساره زوجه ابراهیم خلیل و بروایتی هاجر مادر اسمعیل و آنکه پیراهن خون آلود در دست
 دارد و هر دو را عظیم میخیزد جد تو فاطمه زهرا است پس بنزد یک جد تو را بگو و خود رفتم و گفتم ای جد تو بگو
 پدر نام دارم را کشند و مرا بپایم گردند پس حضرت مرا سینه خود چسباند و بسیار گریست و آن خواجه دگر بسیار

که بشد

و باین قیامی که بعد از شهادت ایشان واقع شد

۵۷۲

گریه‌کنند و گفتند ای فاطمه خدا حکم خواهد کرد میان تو و دشمنان تو و روز قیامت ناکاه دهم که در روزی از این کشته شد و افواج ملائکه می‌آمدند و سر بر دهم و از پارت می‌کردند و بالا می‌رفتند چون آن ملعون این خواب را شنید طلبا پنجه بر روی خود زد و گریست و گفت مرا با قتل حسین چکار بود بروایت دیگر اعتنائی بآن خواب نکرد و برخاست فطلب راوندی از مجلس روایت کرده است که گفته‌ام بود و کعبه طواف می‌کردم ناکاه دهم که مردم دعا می‌کرد و می‌گفت خداوند مرا بپا مرز و دایم که نهام مرزی چون از سبب قاصدی او سوال کردم مرا از حرم بیرون برد و گفت من از آنها بودم که در لشکر عمر بودیم و از آن حمله نفر بودم که سر امام حسین را بشام بردیم و در راه معجزات بسیار از آن سر مطهر مشاهده کردیم چون داخل دمشق شدیم روزی که آن سر را بیک مجلس پهن می‌بردند فائز الخضریت سر را برداشت و در جوی می‌چکاند که رکاب مرا بر از طلا و نقره کن که پادشاه بزرگی را کشته‌ام و کسی را کشته‌ام که از جهت پدر و ماد و از هر کس بجز است بزد گفت که هرگاه می‌دانستی که او چنین است چرا او را کشتی و حکم کردی که او را بقتل آوردند پس سر را در پیش خود گذاشت و شادی بسیار کرد و اهل مجلس چنانچه بر او تمام کردند و قاپده نکرد چنانچه گذاشت پس امر کرد که آن سر منور را در حجره که در مقابل مجلس عیش و شرب او بود نصب کردند و ما را با سر موکل کردند و مرا از مشاهده معجزات آن سر بزرگوار دهشت عظیم روده بود و خواهم نمی‌برد چون پاسی از شب گذاشت و در صفایان من بخواب رفتند ناکاه صداهای بسیار از آسمان بگوشم رسید پس شنیدم که منادی گفت ای آدم فرود ای بی حضرت آدم از آسمان فرود آمد باملائکه بسیار پس ندای دیگر شنیدم که ای ابواهیج فرود ای و آنحضرت فرود آمد باملائکه بهشتی پس ندای دیگر شنیدم که ابوهیج فرود ای و آنحضرت آمد باملائکه و همچنین حضرت عیسی فرود آمد باملائکه بجهت و احصا پس غلغله عظیم از هوا بگوشم رسید و ندای شنیدم که ای محمد فرود ای ناکاه دهم که حضرت رسالت نازل شد با افواج بسیار از ملائکه آسمانها و ملائکه بود و ران قبه که سر مبارک حضرت امام حسین در آن جا بود احاطه کردند و حضرت رسالت داخل آن قبه شد چون نظرش بر آن سر مبارک افتاد نا توان شد و نشست ناکاه دهم که آن نبیره که سر آن امام مظلوم را بر آن نصب کرده بودند خنم شدند و آن سر در دامن مطهر آن سرور افتاد حضرت سر را بر سینه خود چسباند و بنزد پیک حضرت آدم آورد و گفت ای پدر من آدم نظرو کن که امت من با فرزندان بلند من چه کرده اند در این وقت من بر خود لرزیدم ناکاه جبرئیل بنزد حضرت رسول آمد و گفت یا رسول الله من موکلم بر لزله زمین دستوری ده که زمین را بلرزانم و بر ایشان صدقات بزنم که همه هلاک شوند حضرت دستوری نداد گفت پس بخت بدی که این چهل نفر را هلاک کنم حضرت فرمود که اخبار داری پس جبرئیل بنزد هر یک که مهربان و بر ایشان می‌داند ایشان را ایشان می‌افتاد و می‌بوختند چون نوبت من رسید من استغاثه کردم حضرت فرمود که بگذار پدر او را خدا نپا مرزد او را پس مرا گذاشت و سر را برداشتند و بردند و بعد از آن شب دیگر کسی آن سر را ندید و عمر بن سعد این چنان منوجه امارت وی شد و راه بیجهت و اصل شد و بمطلب نرسید متوجم گوید بدانکه در سر مبارک سید الشهدا خلاصه میان عامه بسیار است و ذکر اقوال ایشان فایده ندارد و مشهور میان علمای شیعه است که حضرت امام زین العابدین بکر بلا آورد با سرهای ساپوشه و در روزار بپایین بیدنها ملحق گردانید و این قول بحسب روایات بسیار بعید است و واحادیث بسیار دلالت می‌کند بر آنکه مردی از شیعیان آن سر مبارک را دزدید و آورد و در بالای سر حضرت امیر المؤمنین دفن کرد و باین سبب در آنجا از پارت آنحضرت سنت است و این روایت دلالت کرد که حضرت رسالت آن سر گرامی را با خود برد و در آن شکی نیست که آن سر و بدن با شرف ماکن منتقل گردیده و در عالم قدس بیکدیگر ملحق شده هر چند گفته‌اند ان معلوم نباشد این بابویه روایت کرده است که نزد حضرت امام زین العابدین را با بخند و رات مطهرات در مشغول حبس کرد که ایشان را از کرم او سرمانده نمیداشت تا آنکه روهای منور ایشان پوست انداخت و در آن پام هر سنگ که از بهت المقدس بر می‌داشتند از زهرش خون تازه می‌جوشید و شجاع افتاب در هنگام طلوع بود و پوارها سرخ می‌نمود مانند چادر سرخی که بر دیوار افکنده باشند تا آنکه حضرت امام زین العابدین زنان و سرها را بکر بلا آورد و در بعضی از حضرت صلواتی روایت کرده است که چون حضرت علی بن الحسین را بنزد پدید بردند و ایشان را در خانه خرابی

و شایان باقی که بعد از شهادت واقع شد

۷۶۴

حبس کردند بعضی از اهلبیت گفتند که ما را برای این در این خانه حبس کرده اند که خانه بر سر ما فرو داید غلامانی که بر ایشان موقوف بودند بزبان روی با یکدیگر گفتند که ایشان بهتر است که خانه بر سر ایشان فرو داید و نمیدانند که فردا ایشان خواهند گشت و کان داشتند که زبان ایشان را بفهمند چون حضرت امام زین العابدین جمیع لغتها را میدانست فرمود که خدا نخواهد گذاشت چون روز دیگر شد ایشان را از حبس رها کردند و سید بن طاووس و دیگران روایت کرده اند که روزی حضرت امام زین العابدین در بازارهای مشرق راه میرفت منتهال بن عمر با حضرت گفت که چگونه شام کرده و چه حال داری حضرت فرمود که شام کرده ام مانند بنی اسرائیل در آل فرعون که فرزندان ایشان را میکشیدند و زنان ایشان را اسیر میکردند ای منتهال عرب بر عجم فخر میکند که محمد از عربست و قریش بر سایر عرب فخر میکند که انحضرت از ایشانست و ما را که اهلبیت اویم میکشند و از درهای خود میرانند و عصب حق ما میخانند و از شهر بشهر میگردانند پس را خبر شد ایم بقضای خدا و میگوئیم ان الله و اتا الهه و اجعون ابصار و ابیت کرده اند که روزی بزید لعین حضرت امام زین العابدین و عمر و فرزند حضرت امام حسن را طلبید و عمر و کودک بازده ساله بود بزید با عمر گفت با فرزند من خالد کشتی کبر عمر و گفت کشتی بیکاری اید اگر خواهی شجاعت ما را امتحان کنی کار دی بدست من و کار دی بدست او بده تا با او مقابله کنیم انعمون گفت شما شجاعت را از پدران بهراث دار بد پس با حضرت امام زین العابدین گفت که حاجتی از من بطلب حضرت فرمود که سه حاجت دارم اول آنکه سر پدر بزرگوار مرا بمن دهی دوم حکم کنی که آنچه از ما غارت کرده اند بجا بگردانند و سوم آنکه اگر اراده کشتن من داری کسی همراه من در آن اسرار عصمت کنی که ایشان را مجرم جد خود بگردانند مامون گفت هرگز روی پدر خود را نخواهی دید و از کشتن تو گذشتم و زنان را تو عذبه خواهی بود و آنچه از مال شما برده اند من از مال خود عوض میدهم حضرت فرمود که من مال ترا نمیخواهم ولیکن جامه آینه آفرشته اند چون جامه چند در آن میان هست که حضرت فاطمه و یحیی و زینب و اطفال حضرت در میان آنهاست برای آن اینها را طلبید پس حکم کرد که اینها را دادند و دو بیت دینار طلا با آنها با حضرت داد حضرت آن زر را گرفت و بر فخر او مساکین قسمت کرد پس بزید انحضرت را خبر کردند که میان ماندن و مشق و بر کشتن بسوی مدینه حضرت فرمود میخواهم بسوی مدینه بروم و در محل هجرت جد بزرگوار خود باشم و بعضی از کتب معتبره روایت کرده اند که هند زن بزید گفت که چون سرهای شهدای کربلا را بشام آوردند شبی در خواب دیدم که در می از آسمان کشود شد و فوج فوج ملائکه نازل میشدند و دور بر سر سرها حضرت امام حسین ایستادند و میگفتند السلام علیک یا بن رسول الله ناگاه دیدم که ابری از آسمان فرو آمد و در آن بسیار در میان آن ابر بودند و در میان ایشان مردی بود در نهایت صباحت و نور و صفای چون بر زمین رسید و نور و خود را بان سر منور رسانید و لب و دندان او را میسوسید و نوحه و زاری میکرد و میگفت ای فرزند دلبند من ترا کشند و تو از اب فرات منع کردی مگر تو انشا خدا ای فرزند کرامی من جد تو ام رسول خدا و این پدرت علی مرتضی و این برادر است حسن مجتبی و اینها عموهای تو اند جعفر چهار و عقیل و حمزه و عباس و بیک اهلبیت خود میباشم و هند گفت من از دهشت اینحال خائف و ترسان بیدار شدم چون بزرگواران بزرگوار رفتم دیدم که نور از آن سر منور با آسمان بالا میرفت رفتم که بزنم را بیدار کنم و او را بر خواب خود مطلع گردانم او را در جای خود نیافتم چون نفیص کردم دیدم که بخانه ناری در آمده است و در دیدار نشسته است و با غایت بیم و اندوه و خوف میگوید مرا با حسین چکار بود چون خواب مرا شنید غم و بیم او مضاعف گردید سر بر زانو افکند و جواب نکشت چون جمیع شایان اهلبیت رسالت را طلبید و ایشان را میان ماندن در شام با حرمت و کرامت و بر کشتن بسوی مدینه با صحت و سلامت مخبر گردانید گفتند اول میخواهیم ما را در خصم دهی که بمانم و نفر به ان امام مظلوم قیام نمائیم گفت آنچه خواهد بکند خانه برای ایشان مقرر کرد و ایشان را جامه های پوسیده و هر که در شام بود از قریش و بنی هاشم با ایشان در ماتم و زاری و نوحه و سوگواری موافقت کردند و تا هفت روز بر اینجناب نذر و نوحه و زاری کردند و روز هشتم ایشان را طلبید و نوازش و عذر خواهی نمود و تکلیف ماندن در شام کرد چون قول نکردند بیکدیگر ازین برای ایشان ترتیب داد و اموال برای خیر ایشان حاضر کرد

در این روز

در این روز

در بیان معجزات نجف اشرف و انوار حضرت بقیة الله

۱۷۲

در بیان معجزات

علی بن ابراهیم بسند معتبر روایت کرده است که روزی مردی دشمن خدا و رسول بر حضرت امیرالمؤمنین گذشت و حضرت این آیه را خواند فابکت علیهم السماء و الارض و ما كانوا یحسبون انهم لم یحضر الله الحکمة و بنو نوح منعت بافتکان پس امام حسین علیه السلام گذشت حضرت فرمود که ایکن بر این خواهد گریست آسمان و زمین فرمود که نگر نیست آسمان و زمین مگر بر یحیی بن زکریا و حسین بن علی علیه السلام شیخ طوسی در بیان بسند معتبر از حصین بن ابی فاخته روایت کرده است که گفت بخندمت حضرت صادق عرض کردم که من حاضر می‌شوم در مجالس مخالفان شما و شما را بخاطر می‌آورم پس چه باید گفت مرا حضرت فرمود که چه در مجالس ایشان بگو از رخاء و الترو و راوی گفت فدای تو شوم من بخاطر می‌آورم حسین بن علی را پس چه باید گفت فرمود که سه مرتبه بگو صلی الله علیه و آله یا ابا عبد الله پس فرمود که چون جناب امام حسین شهید شد بر او گریستند آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه و آنچه در میان آنها و هر که در هشتاد و دو زخ هستند و آنچه دیده نمی‌شود از خلق پروردگار مگر سه چیز که بر آنحضرت نگر نیست و راوی گفت فدای تو شوم آنها چیست فرمود که بصره و دمشق و آل حکم بن ابی العاص این بابویه بسند معتبر از جلیله مکبیه روایت کرده است که گفت شنیدم از مهم قمار که از اصحاب اسرار جدد و کرار بود بخنداد سوگند یاد می‌کنم که این است فرزند پیغمبر خود را در دهم عرم شهید خواهند کرد و دشمنان خدا این روز را روز برکت خواهند دانست و این امریست که البته واقع خواهد شد و در عالم الهی گذشته است و اینرا بمن خبر داده است مولای من امیرالمؤمنین و مرا خبر داد که بر آنحضرت خواهند گریست و چهره حق و حشمان صحرای ماهیان در باور می‌رساند و خواهند گریست آفتاب و ماه و ستارگان آسمان و زمین و مؤمنان انس و جن و جمیع ملائکه آسمانها و روضات خازن بهشت و مالک خازن جهنم و حاملان عرش الهی و آسمان خون و خاکستر خواهد بارید پس گفت واجب شده است لعنت خدا بر قاتلان حسین چنانچه واجب شده است بر آنها که با خدا خدای دیگر قرار داده اند چنانچه واجب شده است بر یهودان و نرسانان و کبر این جلیله گفت که گفتیم ای مهم چگونه ایشان روزی را که چنین بزرگواری در آن کشته شده است روزی برکت می‌باشد پس می‌گریست و گفت که در این باب حدیثی وضع کرده اند که در این روز حق تعالی توبه ادم را قبول کرد و دوزخ می‌گرفتند بلکه توبه ادم در ماه ذیحجه قبول شد و روایت می‌کنند که در این روز توبه داود قبول شد و چنین نیست آن نیز در ماه ذیحجه شد و روایت می‌کنند که در این روز یونس از شکم ماهی بیرون آمد و آن نیز در ماه ذیحجه شد و روایت می‌کنند که در این روز کشتی نوح بر جودی قرار یافت و آن در هجدهم ماه ذیحجه شد و روایت می‌کنند که در این روز حق تعالی در باران بنی اسرائیل شکافت و آن در ماه ربیع الاول بود پس می‌گفت ای جلیله بدان که حسین بن علی علیه السلام شهید شد در روز قیامت و اصحاب او را بر سر شهیدان فضیلت هست ای جلیله چون نظر کنی بسوی آفتاب که سرخ باشد مانند خون تازه بدان که سید شهید حسین شهید شده است جلیله گفت من روزی بیرون آمدم و شهاب آفتاب را دیدم که بر دیوارها تابیده بود سرخ مانند جامهای بسیار رنگین پس فریاد زدم و گریستم گفتم بخدا سوگند که سید ما حسین شهید شده است این قولی که روایت کرده است از مردی از اهل بیت المقدس که گفت بخنداد که ما اهل بیت المقدس و نواحی آن در پسین روزی که حسین بن علی شهید شد دانستیم که آنحضرت شهید شده است و راوی گفت که چگونه دانستید گفت هیچ سنگ و کلوخی را بر ندانستیم مگر آنکه در زبان خون تازه می‌جوشید و دیوارها مانند خون سرخ شده و سه روز خون تازه از آسمان بارید و در میان شب شنیدیم صدای منادی بر آواز می‌کرد بشری چند که مضمون آنها این بود یا امید دارنما می‌که کشند حسین را شفاعت جدا و را در روز حساب معارفت نخواهد یافتن شفاعت سید مختار و جدد و کرار را کشند بهترین سواران معرکه شجاعت را و بهترین جوانان و پیران هر جا صحت را و سه روز آفتاب نبره و گرفته بیرون می‌آمد و ستارها در روز پیدا بودند چون اینرا و قتی گذشت خبر رسید که ابتداء این ظلم و غریب ثار در روز شهادت جگر گوشه سید ابرار بوده است ایضا از زهری باستان معتبره روایت کرده است که چون حسین بن علی شهید شد هر سنگریزه که از بیت المقدس بر می‌داشتند از زبان خون

در بیان انجیز معجزات بعد از شهادت آنحضرت علیه السلام

۱۲

نازه و چون سید ایشا با سائید معتبره از امام محمد باقر روایت کرده است که گریستند بر حسین بن علی آدمیان و جنیان و وحشیان تا آنکه ابیهای دیده خود را فرو ریختند آفتابند معتبر از حارث اعور روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود که پدر و مادر من فدای حسین باد که در پشت کوفه کشته خواهد شد و یغدا سو کند که پای منم انواع و حیوانات را که کرد نهایی فریاد می کرد و از کرده باشند و برای او نوحه و گریه کنند از اول شب تا صبح چون چنین امری واقع شود زینهار که جفا نکند بر او و زیارت او را ترک ننماید آفتابند معتبر روایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین در مسجد کوفه نشسته بود ناگاه حضرت امام حسین بن علی بن ابی طالب آمد پس حضرت دست بر سر مبارک او گذاشت فرمود که ای فرزندی من جماعتی را در فرغانه فرستاده است که بر هلاک ایشان زمین و آسمان بگریست و یغدا سو کند که نور او را بکشند و آسمان و زمین بر او خواهند گریست و پسند معتبره از حضرت صادق روایت کرده است که برای قتل حسین آسمان و زمین گریستند و سرخ شدند و بر او گریستند و فرمود که آسمان بر حسین بن علی و یحیی بن زکریا گریست و بر احدی غیر ایشان نگریست و او یی رسید که گریه آسمان چه بود فرمود که چهل روز سرخ طلوع میکرد و سرخ غروب میکرد آفتاب روایت کرده است که زن صالحه از اهل کوفه گفت چون حضرت سید شهادت را گشتند تا یکسال و نه ماه آسمان مانند خون سرخ بود که آفتاب دیده نمیشد آفتاب روایت کرده است از جمعی از اهل کوفه که چون آنحضرت شهادت شد آسمان خالک سرخ بر سر مردم بارید آفتابند معتبر از حضرت علی بن الحسین روایت کرده است که از روزی که آسمان آفریده شد بر کسی نگریست است مگر بر یحیی و پدرم حسین و او یی رسید که گریه آسمان چگونه بوده است فرمود که چون جامه را در هوا باز میداشتند ریش خون بر آن ظاهر میشد مانند خون که در جامه ظاهر میشود آفتابند موثق از حضرت صادق روایت کرده است که خاندان امام حسین و ولدان تا بود و خاندان یحیی بن زکریا و ولدان تا بود و چون آن امام مظلوم را شهید کردند تا یکسال آسمان سرخ بود و گریست آسمانها و زمین بر حسین و یحیی بن زکریا و سرخ آسمان گریه آن بود آفتابند معتبر از حضرت امام جعفر صادق و علی بن موسی الرضا روایت کرده است که فرمودند که چند روزی که مردم رسول خدا را در خانه جا میبرد و با مردم انس میکرد چون خوان طعام حاضر میکردند بر سر خوان حاضر میشد و طعام پیشان می افکندند پس چون حسین بن علی را شهید کردند از بوم دم کرد و از آبادی بیرون رفت و در خرابیها و کوهها و بیابانها قرار گرفت و گفت بدامق بوده اید شما که فرزندان پیغمبر خود را میکشید و من این بیستم از شما بر خود پس روزها از خزن و اندوه بر مصیبت آنحضرت روزه میباشد و آب و دانه نمیخورد چون شب میشود نوحه و ماله بر حسین میکنند تا صبح این شهر آشوب از طریق مخالفان و کتب معتبره ایشان روایت کرده است از زنی از قبیل ازده که چون حسین بن علی را شهید کردند آسمان خون بارید و در قبیله ما جاهها و سبوهها و خرفهها پر از خون شد آفتاب از غره بن عبدالله روایت کرده است که روزی در میان روز از آسمان باران بارید و چون بجا میآمد سفید خود نظر کردم همه از خون رنگین شده بود چون شتران را بردند که آب بدهند آبها خون شده بود چون شتران را بردند که آب بدهند آبها خون شده بود چون خبر رسید همان روز بود که حضرت امام حسین را شهید کردند بود از حضرت صادق روایت کرده است که آسمان بر حسین چهل روز خون گریست و از ام سلمه روایت کرده است که چون آنحضرت را شهید کردند از آسمان خون بارید که خانهها و دیوارها سرخ شدند و از نفس نبلی و غیر آن روایت کرده اند که این خبر که در افاق ظاهر میشود بعد از قتل آنحضرت بهر رسید و در نادیده نسوی از اسود بن قیس روایت کرده است که چون آنحضرت را شهید کردند سه یحیی از جانب مشرق بلند شد و سرخی از جانب مغرب بلند شد و در میان آسمان تودم شد که یکدیگر بر سرستند و ناشتاء چنین ماند و از بوقبل روایت کرده است که چون آنحضرت را شهید کردند آفتاب گرفت و ناربان شد بمرتبه که ستارهها در میان روز ظاهر شد و ما کان کردیم که فامت بر باشد است و در بعضی از کتب معتبره از امام حبان روایت کرده اند که از روز شهادت آنحضرت تا سه روز هوا تاریک شد و هر سنگی را که بر میداشتند از زهرش خون میجوشید و شیخ طوسی پسند معتبر از عمار بن ابی عمار روایت کرده است

۱۳

در بیان جریح و کربان نبی و اوصیاء و امته و ملائکه مقربین

۱۸۲

که در روز قتل حضرت امام حسین (ع) آسمان خون تازه بر زمین مارید این بابویه بسند معتبر از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که چون حضرت سید الشهداء حسین بن علی (ع) را بصریه های نهمین روزگار انداختند و آمدند که سران سرور را جدا کنند منادی از جانب رباب المرتضیٰ از میان عرش ندا کرد که ای امته متحیر شده ستم کننده بعد از پیغمبر خود خدا توفیق ندهد شما را برای انجی و فطرین حضرت صادق (ع) فرمود که بخدا سو کنید که ایشان توفیق یابند و نخواهند یافت که نماز فطر و انجی را با امام حق بجا آورند تا طلب کنند خون امام حسین که فایده ال محمد است ظاهر شود آنگاه بسند معتبر از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که روزی حضرت امام حسین بن علی (ع) حضرت امام حسن (ع) آمد چون نظرش برادر خود افتاد که بیست امام حسن گفت ای ابو عبد الله چرا که به میثقی امام حسین گفت که میگویم برای آنچه بنویسند او فرمود آنچه بمن میگویند آنست که زهری بمن میدهند و مرا میکشند و لیکن روزی مثل روز توفیق است ای ابو عبد الله که میفرماید کس دو بنویسند خواهند آورد که همه دعوی کنند که از امت جد تو میگردانند و بدین اسلام را بر خود بندند پس اجتماع کنند بر کشتن تو و پنهان کردن تو و هتک حرمت تو و اسیر کردن فرزندان و زنان تو و غارت کردن اموال تو پس در آن وقت لعنت نازل شود بر بنی امیه آسمان خاکسبز و خون ببارد و بگریزد بر تو هر چیز حق و حشمان صحراها و ماهیان دریاها این قولویه بسند معتبر از عروه بن الزهیر روایت کرده است که چون عثمان ابودر از مدینه بریده فرستاد مردم گفتند ای ابودر شاد باش که چنین ازاری در راه خدا سهلست ابودر گفت بلی بسیار سهلست ولیکن چگونه خواهد بود حال شما در وقتیکه حسین بن علی (ع) را شهید کنند بخدا سو کنید که بعد از کشتن امیر المؤمنین از قتل او قتل عظیمتر خواهد بود و حق تقم شمشیر ائمه خود را بر این امت خواهد کشید و در خلاف نخواهد کرد تا آنکه مردی از ذریت او بیرون آید و از مردم انتقام بگیرد و اگر بداند که سبب شهادت او چه اندوه و حزن داخل میشود باهل دریاها و ساکنان کوهها و بیابانها و اهل آسمانها و آبها انقدر بگریزد که خود را هلاک کند و روح مقدس آنحضرت را از هر اسمانی که بالا ببرد هفتاد هزار ملک از بیم و ترس بر پا بایستند و مفاصل ایشان لرزد تا روز قیامت و هر ابری که بر آنکس میبارد و در برق از آن ظاهر میشود الهی لعنت میکند آنرا آنحضرت را و هیچ روزی نمیکرد مگر آنکه روح مقدس آنحضرت را بر حضرت رسول (ص) عرض میکند و بگوید که ملائکه مقربین و در بعضی از کتب معتبره از فضیله عابد روایت کرده است که گفت هر روز برای کجاست که ما از آن بهره ببریم و آنها بخورند چون روز عاشورا شد برای آنها نان ریزه کردم بخوردند و افسوسم که برای نغز به آنحضرت میخورند، فصل هفتم در بیان کرب و جریح انبیاء و اوصیاء و امته و ملائکه مقربین

این بابویه و ابن قولویه و دیگران با سندی معتبر بسیار از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند که چهار هزار سالک از حق رخصت طلبیدند که بزمن آیند و حضرت امام حسین (ع) را یاری کنند چون بزمن آمدند حضرت ایشان را مرخص نفرمود با آسمان برگشتند و بار دیگر مرخص شدند و بزمن آمدند چون رسیدند آنحضرت شهید شده بود بنزد قتل آنحضرت ماندند زولیده مو و کرد الود و بر آنحضرت گریه میکردند تا روز قیامت و سر کردند ایشان ملکی است که او را منصوب میکنند پس هر که بزارت آنحضرت میرود او را استقبال میکنند چون وداع میکنند او را شایسته میمانند و اگر بیایا شود بهادت او میروند و اگر عمره بجا نرود نماز میکنند و بعد از مردن برای او استغفار میکنند و منتظرند که فایده ال محمد ظاهر شود و طلب خون آنحضرت میکنند این بابویه و شیخ طوسی بسندهای معتبر بسیار از حضرت امام محمد باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع) روایت کرده اند که چون حضرت سید الشهداء حسین بن علی (ع) شهید شد ملائکه کربین شدند و جزو شد آمدند و گفتند این خداوند ما و سید ما با تا غافل میکنی و انتقام نمیکشی از کسی که بر کوبیده خدا و فرزند برگزیده ترا و بهترین خلق ترا میکشند پس حق تعالی ایشان وحی کرد که قرار بگیری ای ملائکه بر عزت و جلال خود سو کنید باد سبکتم که انتقام خواهم کشید از ایشان اگر چه بسازند مدتی باشد پس حق تعالی پرده کشید که ملائکه انوار مقدسه وار واج منور اما فرزنددار حسین دادند پس یکی از ایشان ایستاده بود و نماز میکرد حق تعالی اشاره فرمود با او که باین مردی که ایستاده است

در بیان جمیع انبیاء و ائمه هدی و ائمه کبری

۲۸۳

استغفار از ایشان خواهد کشید و باین سبب حضرت صاحب الامر را فایم میگویند و این قولی که روایت کرده است آنملکی که
 بسوی حضرت رسول صلی الله علیه و آله خبر نقل امام حسین را آورده ملکی بود که موکلت بدربارها بد رستبکه ملکی از
 ملائکه فرودس اعلانا ذل شد بدربارها و بال خود را کتوده و گفت ای اهل دربارها جامهای مانم و اندوه پیوشید که
 جگر کوشه رسول خدا را ذبح کرد بدین ترتیب آنحضرت را ببال خود برداشته و با سمانها پوداز کرد پس هرملکی که
 او را میدیدان ترتیب را میبوسید و بفرقه از شرافت آن ترتیب میبافت و لعنت میکرد بر فائلان آنحضرت و اتباع او و باور
 ایشان در محاسن برقی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که حق تعالی موکل گردانیده است بقبر حضرت حسین
 بن علی از روزیکه آنحضرت شهید شده است هفتاد هزار ملک را از ولیده مو و کرد الود که صاوات میفرستند بر آنحضرت
 و کریم میکنند تا تمام قایم ال محمد این قولی که بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که هر روز چهار هزار ملک
 بر قبر حسین بن علی تازل میشوند و ولیده مو و کرد الوده و بر آنحضرت کریم میکنند از وقت طلوع صبح تا وقت زوال شمس
 چون زوال شمس میشود ایشان بالا میروند و چهار هزار ملک دیگر تازل میشوند بر آنجناب نوحه و زاری میکنند تا طلوع
 صبح کلینی و این قولی که بسند معتبر از هر روز روایت کرده اند که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم که فدای تو شوم
 چه بسیار که است بقای شما اهل بیت نزد یکسخت اجلهای شما بیکدیگر با حنیاج بسیاری که مردم بسوی شما دارند حضرت
 فرمود که هر یک از ما را صحیفه و نامه ایست که در آن نوشته است که آنچه باید بان عمل نمایند در مدت امامت خود
 چون تمام شود آنچه بان ما مور شده است میدانند که عمرش با خیر رسیده پس حضرت رسول تیرزد او میاید و خبر وفات
 او را با و میرساند و خبر میدهد او را بدرجات و منازلی که نزد حق تعالی دارد و جناب امام حسین صحیفه خود را خواند
 و در آن نامه نوشته بود آنچه باید بعمل آورد و آنچه میباید که بعد از وفات باید بعمل آورد و باقی ماند چیزی چند که در
 ایام حیات خود بعمل نیاورده بود تا آنکه منوجه قتال گردید و آن امور بیکه باقی ماند بعمل نیاوردان بود که ملائکه از
 حق تعالی سؤال کردند که بیاری او فرود آیند و رخصت یافتند تا مهلهای قتال کرد پس آنجناب شهید شده بود چون
 آمدند او را شهید یافتند گفتند ای پروردگار ما رخصت دادی ما را که بر زمین برویم و او را بیاری تا ما هم چون فرود
 آورده بر جنت خود برده بودی پس حق تعالی کرد بسوی ایشان که ملازم قبه مقدس او باشند تا به بهشت او را که پرور
 آمده است از قبر خود و بدینارجوع کرده است پس او را بیاری کنند و بگریزند بر مصیبت او و با آنچه از شما فوت شد
 از بیاری او بد رستبکه شما را مخصوص گردانیده ام بیاری کردن او و گریستن بر او پس جزع کردند و گریستند ملائکه
 برای تشریف بخوتنم بحسرت آنچه فوت شده بود از ایشان از بیاری آنجناب چون آنجناب بیرون آید باوران او باشند
 این قولی که بسند معتبر از صفوان جمال روایت کرده است که گفت در راه مکه در خدمت حضرت امام جعفر صادق
 در مابین مکه و مدینه روزی آنجناب را بسیار غمگین یافتیم گفتیم باین رسول الله سبب اندوه و غم شما چیست حضرت
 فرمود که اگر نویسنوی آنچه من میشنوم هر پنهان نوراحالی عارض شود که قدرش بر سؤال نداشته باشی گفتیم چیست
 آنچه نویسنوی فرمود که نضرع و اینها ملائکه بسوی خداوند عالم بان در نفرین و لعنت برکشند کان امیر المؤمنین
 و فائلان امام حسین و نوحه کردن جنیان و گریه کردن ملائکه که بر دور قبر حضرت امام حسین هستند و شدت جزع
 ایشان پس با سماع این اصوات و مشاهده این احوال چگونه کوارا میشود خوردن و آشامیدن اینها بسند معتبر از آنحضرت
 روایت کرده است که چون بزمارت حضرت امام حسین میروید و خواش و میاید و میگوید مگر سخن خبری بگویم که ملائکه شب
 روز از حفظان و کاتبان اعمال می آیند نزد ملائکه که در حایر میباشند و با ایشان معافه میکنند چون از ایشان سؤال میکنند
 جواب نمیشوند از بسیاری گریه و اندوه که بر ایشان غالب گردید پس انتظار میبرند تا زوال شمس و تا طلوع صبح و در این وقت
 قدری از گریه ساکن میگردند پس با ایشان سخن میگویند و سؤال میکنند از ایشان از بعضی امور آسمان و در غم این دو وقت
 سخن نمیکویند و از گریه و دعا با سر دیگر مشغول میشوند و منوجه شما هستند و آنچه میگویند در زمارت و دعا هستند
 زاری گفت فدای تو کردم ملائکه حایر و ملائکه حفظه اعمال کدام یک از دیگری سؤال میکنند و از چه چیز سؤال میکنند

در بیان کنایه های عباد و وصایا و انذار و توبه

۸۲

حضرت فرمود که ملائکه حاکمان ملائکه حفظه سوال میکنند زیرا که ملائکه حاکمان مکان شریف حرکت نمیکردند و از آسمان برپایند و بالامهروند با اسمعیل که موکلست هوا بر میخورند و بخندند و حضرت رسالت و حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و سایر ائمه که بعالم بقار حلت کرده اند میرسانند حضرت رسول و ائمه و از ایشان سوال میخواهند که کی حاضر شده است در حاکم و کی وارد آن مکان شریف شده است برای زیارت آنحضرت و میگویند که بشأر دهید ایشان را و دعای ما را بایشان برسانید پس ملائکه میگویند چگونه بشأر دهید و همایشان را و ایشان سخن ما را نمیشنوند پس ائمه میگویند بایشان که برکت فرستید بر ایشان و دعا کنید از برای ایشان که این بشأر نیست از ما بایشان چون برگردند بالهای خود را بردارند و ایشان بگریه و ایشان را مشایخت نمایند و ما ایشان را بسیاریم با نغز و نندی که هیچ امانتی نزد او ضایع نمیشود اگر مردم بدانند که در زیارت او چه ثواب هست هر اینه مثالی که کند و هر اینه جمیع مالهای خود را بفرستند و طرف زیارت او نمایند و حضرت فاطمه با هزار پیغمبر و هزار صد بقیه و هزار شهید و هزار هزار ملک از کرب و بیان بر آنحضرت کریم میکنند و ایشان در کرمیاری بر حضرت فاطمه میمانند و حضرت فاطمه نغمه چند میزند که ملک در آسمانها نهیم اند مگر آنکه کیان میکند برای قاله و زاری آنحضرت و او که به ساکن نمیشود تا آنکه حضرت رسالت و بنزد او میاید و میگوید ای دختر کرمی بکره آوردی جمیع اهل آسمانها را و ایشان از تسبیح و تقدیس حق تعالی باز داشتی پس صبر کن مگر خوش انشاء ترا از فانیان فرزندان تو خواهد کشید چون حضرت فاطمه نظر میکند بکروهی که بر زیارت آنحضرت میرود و سوال میکند از حق تعالی برای ایشان هر چه برایشان شایسته است و ملائکه میگویند که فضیلت زیارت آنحضرت زیاده از آنست که احصا توان نمود آیتها این قول بود و دیگران پسند معصیت و اوایت کرده اند که اسحق بن عمار بخندست حضرت امام جعفر عارض کرد که من در شب عرفه در حاکم حضرت امام حسین بودم و نماز میکردم و در آنجا نزد یک برنجاه هزار کس و بدم که بار و های بنک و بوهای خوش در تمام انشب در آنجا زیارت و نماز میکردند چون صبح طالع شد من بچیده رفتم و سراف بچیده برداشتم کسی از ایشان را ندیدم حضرت فرمود که چون در صحرائی که بلا سید شهد را مخالفان در میان گرفتند و پنجاه هزار ملک بر آنحضرت گذاشتند و با آسمان رفتند چون با آسمان رسیدند حق تعالی بایشان وحی کرد که گذاشتید بفرزندان حبیب من و دیدید که او را میکشند و یاری او نکردید پس بروید بسوی زمین و ساکن شوید بنزد قبر شریف او و بپایان و کرد الودکان تا روز قیامت و آنها که نود پدی ایشان بودند این شهر آشوب پسند معصیت و اوایت کرده است که ذره نوحه کنند حضرت فاطمه را در خواب دید که نزد یک قبر حضرت امام حسین ایستاده بود و میگریست پس زن را امر کرد که این شعرها را بخوان و نوحه کن بر جگر گوشه من و مضمون این ابیات این است ای دیدها اشک حشر بسیار بد بکشته که در تنف کرد بلا شهید کردند و سینه او را بطعن نیزه و نیز خورد کردند و من در بهاری آنحضرت حاضر نکردم و در مائمه او اشک بنار بدم کلینی پسند معصیت از حضرت صادق علیه السلام و اوایت کرده است که چون حضرت امام حسین را شهید کردند آسمانها و زمینها و هر که در اینها بود از ملائکه فریاد برآوردند که پروردگار ما را در خلقت پدید خلق را از روی زمین براندازیم و همه را هلاک کردیم که هناك حرمت ترا حلال شمردند و بر کوبیدگان ترا کشیدند پس حق وحی کرد بسوی ایشان که ای ملائکه من وای آسمانها و زمینها ساکن باشید پس حجابی از حجب را برداشت و در پیش آن حجاب محجود و ازده و صی و صلوات الله علیه اجمعین را دیدم پس اشاره کرد بسوی فاطمه ال محمد و سه مرتبه فرمود که ای ملائکه من وای آسمانها و زمین من باین مرد انتقام خواهم کشیدن از برای ای شیخ مفید و شیخ طوسی و دیگران پسند های معصیت از حضرت حمله در اوایت کرده اند که روزی ام سلمه صبح کرد بان از خواب بیدار شد پرسیدند که سب کرمی نوحه چیست گفت میباید فرزندان من حسین امشب بشهادت ملحق شده باشند زیرا که نا حضرت رسول و از دنیا رفته کرده است من آنحضرت را در خواب ندیده بودم و در این شب آنحضرت را در خواب دیدم منغیر و غمگین گفتم یا رسول الله این چه حال است که در شما مشاهده میکنم فرمود که در تمام این شب فیر حسین و فیر اصحاب حسین را میبندم و ایشان دفن میکردم لایضا پسند معصیت از ابن عباس روایت کرده اند که گفت روزی در خانه خود خوابیده بودم ناگاه از خانه